In the name of God

2500 English words

Assembler, Compiler and Interpreter:

ROHOLLAH YOUSEFI RAMANDI

09100429554

09383171534

1400/07/23

Abandon

ترك كردن، رها كردن، دست كشيدن از، كنار كذاشتن

Abhor

تنفر داشتن از، بیم داشتن از، ترس داشتن از، ترساندن، ترسیدن

Abjure

سوگند شکستن، نقض عهد کردن، برای همیشه ترک گفتن، مرتد شدن، رافضی شدن

Abolish

منسوخ کردن، لغو کردن، برچیدن، برانداختن

Abortive

مسقط، رشد نکرده، عقیم، بی ثمر، بی نتیجه

Abound

فراوان بودن، زیاد بودن، وفور داشتن، تعیین حدودکردن، محدود کردن

Abroad

در خارج، از خارج؛ همه جا،
سرزبان ها، شایع

Abrogate

منسوخ، از میان برده، ملغی، ازمیان بردن، باطل کردن، منسوخ کردن، لغو کردن

Abrupt

تند، سراشیبی ناگهانی

Absorb

جذب کردن، به خود کشیدن

Abstemious

مرتاض، ممسک در خورد و نوش و لذات، مخالف استعمال مشروبات الکلی.پرهیزکار، پارسا منش

Absurd

پوچ، ناپسند، یاوه، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث، مضحک

Abundant

بسیار ، فراوان ، وافر

Abuse

سوء استفاده ، سوء مصرف

Accelerate

تسریع کردن

Accentuate

برجسته کردن، مورد تأکید قرار دادن، مشخص کردن، اهمیت دادن،

Acceptable

قابل قبول ، يذيرفتني

Acceptance

پذیرش ، قبول

Access

دسترس، دسترسی، راه، تقریب، اجازه دخول، افزایش، الحاق، (پزشکی) بروزمرض، حمله، اصابت، (حقوق) دسترسی یا مجال مقاربت، (در مسیحیت) تقرب به خدا

Accessible

قابل دسترسي ، قابل حصول

Accessory

فرعي ، جانبي

Acclaim

تشویق، تحسین، استقبال

Accommodate

همساز، همساز کردن، جا دادن، منزل دادن، وفق دادن با، تطبیق نمودن، تصفیه کردن، اصلاح کردن

Accomplice

همدست، (حقوق) شریک یا معاون جرم

Accomplish

به انجام رساندن ، به اتمام رساندن ، صورت گرفتن

Accomplishment

اجرا ، انجام ، دستاورد

Accordance

براساس ، برطبق

According to

بنابر ، برطبق ، بر اساس

Accordingly

بنابر این ، از این رو

Accost

مخاطب ساختن، مواجه شدن با، نزديک شدن بهر منظوري،مشتري جلب کردن زنان بدکار در خيابان، نزديک کشيدن، در امت داد چيزي حرکت کردن مثل کشتي

Account

حساب ، حساب دادن (ف)

Account

به هیچ وجه ، به هیچ دلیل ، اصلا"

Accountancy

حسابداري

Accrue

افزوده شدن، تعلق گرفتن

Accumulate

انباشتن، اندوختن

Accurate

درست ، دقیق ، صحیح

Accuse

متهم کردن ، تهمت زدن

Achievability

قابلیت دستیابی

Achieve

دست یافتن ، نایل شدن ، به انجام رساندن

Acknowledge

تصدیق کردن ، قبول کردن

Acme

اوج، ذروه، قله، منتها(درجه)، سر، مرتفع ترین نقطه، (پزشکی) بحران، نقطه کمال

Acquire

به دست آوردن ، حاصل کردن ، فرا گرفتن

Acquisition

تملك ، به استفاده گرفتن ، اكتساب

Acrimonious

تند، زننده، سوزان

Actually

در واقع، به راستي، حقيقتا، واقعا

Acute

تیزرو، تیز، نوک تیز، (پزشکی) حاد، بحرانی، زیرک، تیزنظر، تند، شدید (موسیقی) تیز، زیر، (سلسله اعصاب)حساس، (هندسه) حاد، تیز

Adamant

جسم جامد و سخت، مقاوم، یکدنده، تزلزل ناپذیر

Addict

آدم) معتاد؛ [مجازي] خوره، سخت علاقمند، اسير

Adequacy

کفایت

Adequate

كافي ، مناسب

Adequately

به قدر كافي

Adhere

چسبیدن ، هوا خواه بودن

Adherence

پيوستگي ، هواخواهي ، وفاداري

Adherent

بهم چسبیده، تابع، پیرو، هواخواه، طرفدار

Adhesive

چسپناک

Adjacent

همجوار، نزدیک

Adjust

تعدیل کردن ، میزان کردن

Adjustable

قابل تعديل

Administer

اداره کردن ، تقسیم کردن ، تهیه کردن ، اجرا کردن ، توزیع کردن ، (حقوق) تصفیه کردن ، نظارت کردن ، وصایت کردن ، انجام دادن ، اعدام کردن ، کشتن

Admirable

قابل تحسين

Admire

پسندیدن ، تحسین کردن

Admonish

نصیحت کردن، پند دادن، آگاه کردن، متنبه کردن، وعظ کردن

Adolescent

اسم] نوجوان، جوان؛ [صفت]
نوجوان، [مربوط به] نوجواني

Adorable

شایان پرستش ، قابل ستایش

Adore

پرستیدن ، دوست داشتن

Adroit

زرنگ، زبر دست، زیرک، ماهر، چابک، چالاک، تردست، چیره دست

Advanced

پیشرفته ، جدید

Advancement

پیشرفت ، ترقي

Advantage

مزیت ، امتیاز

Advantageous

سودمند ، مفید ، با صرفه

Advent

ظهور و ورود ، چهار یکشنبه قبل از میلاد مسیح

Adversary

دشمن، مخالف، رقیب، مدعی، متخاصم، ضد، حریف، مبارز، هم آورد

Adverse

مخالف، مغایر، ناسازگار، مضر، روبرو

Adversley

به طور مخالف ، بد

Advertise

با آگهي معرفي كردن ، تبليغ كردن

Advice

پند ، نصيحت ، آگاهي

Advise

آگاهی دادن ، توصیه یا تجویز کردن

Advocate

دفاع کردن، طرفداري کردن، حامي، طرفدار، وکیل مدافع

Aegis

سپر، پرتو، ظل

Affect

متاثر کردن ، اثر ، نتیجه

Affected with

دچار، مبتلا به

Affiliate

اشنا کردن ، به عضویت پذیرفتن

Afflict

رنجورکردن، آزردن، پریشان کردن، مبتلا کردن

Affluent

فراوان، دولتمند

Afford

حاصل کردن، از عهده برآمدن،
استطاعت داشتن

Affordable

اقتصادی ، قابل پرداخت

Afforsaid

مذکور در پیش

Aggravating

آزار دهنده ، ناراحت کننده

Aggressive

مهاجم

Agile

چابک ، چالاک ، فرز

Agitate

نگران کردن

Aim

هدف ، هدف قرار دادن (ف)

Alacrity

چابکي، نشاط

Albeit

اگر چه، گرچه، مع هذا

All day long

در تمام روز

Allay

آرام کردن، از شدت چیزی کاستن

Alleged

به قول معروف، بنابگفته بعضی، منتسب به

Allergy

حساسیت

Alleviate

سبک کردن، آرام کردن، کم کردن

Allocate

توزیع کردن ، تقسیم کردن,
اختصاص دادن ، تخصیص دادن

Allocation

اختصاص ، واگذاري

Allow

اجازه دادن

Allowance

فوق العاده

Alloy

عیار، درجه، آلیاژ، فلز مرکب

Allude

اشاره کردن، اظهار کردن، مربوط بودن به ، گریز زدن به

Almost

تقريبا

Along a circuit

همراه با جریان

Along with

همراه

Aloof

دور، کنارہ گیر

Alter

تغییر دادن ، عوض کردن

Alteration

تغيير ، اصلاح ، دگرگوني

Alternate

يك در ميان ، به نوبت عوض كردن

Alternately

متناوبا

Alternation

تناوب

Although

اگرچه ، هرچند ، با اینکه

Altruistic

وابسته به نوع دوستی، بشر دوستانه، دگر دوستانه، همگان دوستانه، ایثار گرانه

Amass

گردآوردن، توده کردن

Amateur

أماتور، غير حرفه اي

Amaze

شگفت زده شدن ، متعجب کردن

Ambiguity

ابهام

Ambiguous

مبهم، (کلام) دوپهلو، چندپهلو، دارای دو یا چند معنی، گنگ

Ambush

کمین، کمین گاه؛ تله، دام؛ حمله ي غافلگیرانه

Ameliorate

بهتر کردن، اصلاح کردن، چاره کردن، بهتر شدن، بهبودی یافتن

Amenable

تابع

Amend

قانون، اسناد] اصلاح کردن، تجدید نظر کردن

Amenity

امکانات رفاهی

Amicable

موافق، دوست، دوستانه

Amidst

درمیان ، وسط

Amnesty

عفو عمومی، گذشت، عفو عمومی کردن

Among

درمیان ، از جملۃ

Amorous

عاشق، شیفته، عاشقانه

Ample

کافی ، فراوان

Amulet

تعويذ

Amusement

تفریح ، سرگرمی ، شادی

Analogous

قیاس پذیر، قابل قیاس، هم‌سنگ، قابل سنجش، هم‌تراز، هم ارز، شبیه، همانند، نظیر

Analogy

قیاس ، مقایسه ، سنجش ، شباهت ، مانندگی ، همانند انگاری

Analyze

بررسی کردن، تجزیه و تحلیل کردن

Anathema

هرچیزی که مورد لعن واقع شود، لعنت و تکفیر، مرتدشناخته شده از طرف روحانیون

Anchor

لنگر، لنگر کشتی

Ancient

باستانی ، کهن

Annals

تاریخچه، وقایع سالیانه، سالنامه، اخبار سال، برنامه سالیانه عشا ربانی

Announce

خبر دادن ، اعلام کردن

Annoying

ناراحت کننده، آزار دهنده

Annual

صفت] سالانه، سالیانه

Anomaly

خلاف قاعدہ، غیر متعارف، بی ترتیب

Anonymous

بی نام

Anthropologist

مردم شناس، انسان شناس

Anthropology

علم انسان‌شناسی

Anticipate

انتظار داشتن، توقع داشتن؛ تهیه دیدن، پیشبینی کردن، منتظر (چیزی) بودن

Antipathy

احساس مخالف، ناسازگاری، انزجار

Antiquated

کهنه، منسوخ، متروک، قدیمی

Antithesis

پادگذاره، ضد و نقیض، تضاد، تناقض

Anxiety

دلواپسي ، نگراني ، اضطراب

Anxious

دلواپس ، نگران ، مضطرب

Anyhow

به هرحال ، به هر صورت

Apathy

بی حسی، بی عاطفگی، خون سردی، بی علاقگی

Apoint

تعیین کردن ، منصوب کردن

Appalled

ترساندن، وحشت زده شدن

Apparatus

اسباب، لوازم ، دستگاه

Apparent

آشکار ، معلوم

Appeal

تقاضا ، توسل ، تقاصا کردن ،
متوسل شدن

Appealing

جالب، جذاب، خوشایند

Appeasement

تسکین،فرونشانی، فروکش

Apply

درخواست کردن ، شامل حال بودن ، به کار بردن

Appoint

تعیین کردن، معین کردن، اختصاص دادن؛ منصوب کردن، گماشتن؛ در نظر گرفتن؛ مجهز و مزین کردن

Appointment

تعیین ، نصب، قرار ملاقات

Appology

عذر خواهي از

Appraisal

ارزشیابی ، تعیین قیمت

Appreciate

قدر دانی کردن ، تقدیر کردن ، درک کردن

Appreciation

قدر داني ، تقدير، درك ، احساس

Apprise

ارزيابي كردن

Approach

نزدیك شدن ، نزدیکی ، تماس ، برداشت

Appropriate

درست، مناسب،شایسته

Approximately

تقريبا ، حدودا

Apt

مستعد، مناسب، زرنگ

Aptitude

استعداد، لیاقت، شایستگی

Aptly

به طور مناسب، بجا، به حق، آن گونه که باید

Aquaculture

بخشی از کشاورزی که با پرورش گیاهان و جانوران آبزی برای خوراک سر و کار دارد

Arbiter

حکم، داوری کردن، قاضی، داور

Arbitrary

اختياري، دلخواه، مطلق، مستبدانه، قراردادي

Arbitration

حكميت ، داوري

Arcade

بازارچه

Archaeological

وابسته به باستان شناسی

Archaic

کهنه، قدیمی، غیر مصطلح

Archaological

وابسته به باستان‌شناسی

Architect

مهندس معمار، آرشيتكت؛ [برنامه و غيره] طراح، باني

Ardent

گرم، سوزان، تند و تیز

Argue

بحث کردن ، استدلال کردن

Argument

بحث ، جدل ، مباحثه

Argumentation

استدلال ، بحث

Aribtrate

داوري كردن ، به داوري ارجاع كردن

Arid

خشک ، کم باران

Arise

رخ دادن ، روي دادن ، ناشي شدن

Arithmetic

علم حساب، حسابگر

Array

آرایه، آراستن، درصف آوردن، منظم کردن، صف، نظم، آرایش، رژه

Arrow

پیکان، تیر، خدنگ

Artifact

محصول مصنوعی، مصنوع

Artifice

استادی، مهارت، هنر، اختراع، نیرنگ، تزویر، تصنع

Artless

بی هنر، بی صنعت، ساده، بی تزویر، غیر صنعتی

Ascend

فرازیدن، بالارفتن، صعود کردن، بلند شدن، جلوس کردن بر

Ascertain

معلوم کردن، ثابت کردن، معین کردن

Ascetic

ریاضت کش، مرتاض، تارک دنیا، زاهد، زاهدانه

Asinine

خرصفت، (مجازا) نادان، خر، ابله، احمق

Aspects

جنبہ ، لحاظ ،صورت ظاہر، وضع

Asperity

خشونت (در صدا)، سختی، ترشی (در مزه)، تلخی و خشونت(در اخلاق)، نامطبوعی

Aspirant

جویا، طالب، داوطلب کار یا مقام، آرزومند، حروف حلقی

Aspire

آرزو داشتن، آرزو کردن، اشتیاق داشتن، هوش داشت، بلند پروازی کردن، بالارفتن، فرو بردن، استنشاق کردن

Assemble

جمع شدن/ کردن، گرد هم جمع شدن

Assert

صریح ، تاکید کردن

Assesment

ارزيابي ، تشخيص

Assess

تشخیص دادن ، ارزیابی کردن ، مالیات بستن

Assessment

تشخیص، ارزیابی، تخمین، برآورد مالیات

Asset

چيز با ارزش و مفيد، ممر عايدي، سرمايه، دارايي، جمع دارايي شخص كه بايستي بابت ديون او پرداخت گردد

Asset class

رده دارايي، زمره دارايي

Assets

دارايي ، موجودي ، سرمايه

Assiduous

دارای پشتکار، ساعی، مواظب

Assign

واگذار کردن، تخصیص دادن ،
انتقال دادن

Assignee

منتقل اليه

Assignment

واگذاري، تخصيص ، انتقال ، حواله

Assimilate

جذب کردن ، یکسان کردن

Associate

معاشرت کردن ، پیوستن ، شریك شدن

Association

انجمن ، مجمع ، شرکت

Assortment

ترتیب ، مجموعه ، دسته ، دسته بندی ، طبقه بندی

Asspiration

ارزو ، اه ، تنفس

Assure

بیمه کردن ، مجاب کردن ، اطمینان دادن

Assured

بیمه شده ، امن ، محفوظ

Astound

مبهوت کردن، گیج، متحیر

Astounding

حیرت انگیز، شگفت انگیز

Astute

زیرک، ناقلا، دانا، هوشیار، محیل، دقیق، موشکاف

Asymmetry

عدم تقارن

Atrophy

لاغری، ضعف بنیه، (گیاه شناسی) نقصان قوهه نامیه،لاغرکردن، خشک شدن، لاغر شدن

Attempt

کوشش کردن، قصد، مبادرت کردن به

Attention

توجه ، مراقبت ، دقت

Attentive

مواظب ، متوجه ، ملتفت

Attenuate

رقیق کردن، نازک کردن، لاغر کردن، سبک کردن، تقلیل دادن، دقیق شدن، نازک، رقیق

Attest

گواهی دادن ، شهادت دادن، سوگند یاد کردن، تصدیق امضا کردن

Attitude

نگرش ، حالت برخورد ، حالت ، روش برخورد

Attorney

وکیل ، نماینده

Attract

جذب کردن، به سوي خود کشيدن؛
جلب کردن؛ مجذوب کردن

Attractive

جالب توجه ، جذاب

Attractiveness

جذابيت ، دلربايي

Attribute

ویژگی ، صفت ، نشان ، نسبت دادن(ف)

Atypical

غیرمعمولی، بیقاعده

Au courant

مد روز، مدرن، جدید، به روز

Audacity

بی باکی، بی پروایی، جسارت، گستاخی

Audible

صدا] قابل شنیدن، شنیدني، رسا، محسوس

Augment

افزودن، زیاد کردن، علاوه کردن، زیاد شدن، تقویت کردن

Austere

سخت، تند و تلخ، ریاضت کش، تیره رنگ

Authority

قدرت، اقتدار؛ صلاحیت،زاجارہ؛

(کتاب) مرجع، منبع؛ حق، اختیار؛
(شخص) صاحب نظر

Authorize

اختیارداشتن ، اجازه دادن

Automation

کنترل و هدایت دستگاهی بطور خودکار، دستگاه تنظیم خودکار

Autonomous

مستقل، خود مختار

Avarice

زیاده جویی، از، حرص، طمع

Aversion

بیزاری، نفرت، مخالفت، ناسازگاری، مغایرت

Aviation

هواپیمایی،پرواز،هوانوردی

Avid

حریص، آزمند، مشتاق، آرزومند، متمایل

Avoid

اجتناب کردن ، دوری کردن

Avoidance

اجتناب

Aware

آگاه، مطاع، باخبر، واقف، متوجه

Awareness

اطلاع ، آگاهي ، هشياري

Awesome

مایه هیبت یا حرمت، پر از ترس و بیم، حاکی از ترس،ناشی از بیم، وحشت آور، ترس آور

Awful

ترسناك ، بسيار بد

Awkward

دستپاچه، دست و چلفتي، ناشي؛
خشن؛ بد، ناجور، نامناسب؛ بد
دست، بدقواره؛ ناراحت كننده

Bachelor

مرد مجرد

Backlash

پس زدن، عکس العمل سیاسی
و اکنش شدید

Badger

دستفروش، دوره گرد، خرده فروش، اذیت کردن، آزار کردن

Baffle

گیج کردن ، مبهوت کردن

Bagatelle

چیزجزئی واندک، (مجازا) چیز بیهوده، ناقابل

Baggage

چمدان، بار، باروبنه، اثاثیه، وسایل سفر؛ تجهیزات

Bait

اسم] طعمه، دانه؛ (مجازي) دام، تله؛ [فعل] طعمه گذاشتن، دانه پاشيدن؛ وسوسه كردن

Balanced

متعادل ، هماهنگ

Balk

مرز، زمین شخم نشده، (مج) مانع، مایه لغزش، طفره رفتن از، امتناع ورزیدن، رد کردن، زیرش زدن،باز ایستادن

Ballot

اسم] برگه ي رأي؛ رأي مخفي؛

[فعل] رأي (مخفي) دادن؛ رأي گرفتن، رأي گيري كردن

Ban

ممنوع/ تحریم کردن، قدغن کردن؛
جلوگيري كردن از؛ غير قانوني عالم كردن

Banal

پیش پا افتاده، مبتذل، معمولی، همه جایی

Bargain

معامله ، چانه ردن ، قرار گذاشتن

Barometer

هواسنج، ميزان الهوا ، فشار سنج

Basement level

طبقه همکف

Basin

حوزه رودخانه، آبگیر، لگن

Batch

دسته

Beacon

برج دیده‌بانی،چراغ دریایی،امواج رادیویی

Bear

محصول دادن، بار نشستن، تحمل کردن،(میوه) دادن

Bear in mind

در نظر داشتن

Beckon

با دست) اشاره کردن به، با اشاره صدا زدن؛ به سوي خود کشاندن، به سوي خود جلب کردن

Bedlam

تیمارستان، دیوانه، وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه

Begrudge

غرولند کردن، غبطه خوردن، مضایقه کردن

Belated

دیرشده، دیرتر از موقع، از موقع گذشته

Belittle

كسي را كوچک كردن، تحقير نمودن، كم ارزش كردن

Belligerent

متحارب، متخاصم، جنگجو، داخل درجنگ

Benchmark

معيار ، محك ، مبناي مقايسه

Beneficiary

ذينفع

Benefit

سود بردن

Benevolent

کریم، نیکخواه، خیراندیش

Bereft

مایوس، ناامید، غریب، تنها، بی کس، بی بهره

Besiege

محاصره کردن

Besmirch

لکه دار کردن

Betray

خیانت کردن، بي وفايي کردن به؛ آشکار کردن، نشان دادن؛ افشا کردن، فاش کردن

Bewilder

گیج یا گمراه کردن

Bewildered

گیج، شگفتزده، مات، متحیر

Beyond

آن سوي ، فراتر ، مافوق ، بيش از

Bias

تمایل بیک طرف، طرفداری، تعصب، بیک طرف متمایل کردن، تحت تاثیر قراردادن، تبعیض کردن

Bigamy

دو همسري؛ دو زني؛ دو شوهري؛

تعدد زوجات

Bigot

آدم ریاکار، آدم خرافاتی، متعصب

Binding

الزام آور ، اجباري ، نافذ

Biography

زندگي نامه، شرح حال

Bizarre

غریب وعجیب، غیر مانوس، ناشی از هوس، خیالی، وهمی

Blame

گله کردن، مقصر دانستن ،
سرزنش کردن

Blasé

بیزار از عشرت در اثر افراط درخوشی

Blatant

پرسروصدا، شلوغ کننده، خودنما، خشن، رسوا

Blend

مخلوط کردن/ شدن، در هم آمیختن،
با هم تناسب داشتن

Blind

شخس] نابينا

Bliss

خوشی، سعادت، برکت

Block

محدود کردن ، بستن

Blunder

اسم] اشتباه احمقانه، گاف، دسته گل؛ [فعل] خیط کاشتن، كافي كردن، اشتباه بزرگ کردن، دسته گل به آب دادن؛ کورمال کورمال راه رفتن

Blunt

کند، بی نوک، دارای لبه ضخیم، رک، بی پرده، کند کردن

Blur

تار شدن، تار کردن، تیره و تار کردن

Bogus

ساختگی، جعلی، قلابی

Bolt

پیچ،از جا جستن، رها کردن،
راست، بطور عمودی، مستقیما،
ناگهان

Bona fide

باحسن نیت، جدی، واجد شرایط،صادقانه

Bond

سند ، وجه الزمان

Boom

غرش ، ترقي ناگهاني

Boost

ترقی کردن

Borrowers

وام گیرنده ، قرض گیرنده

Bouncing

بالا پایین پریدن، جهیدن

Bounded

محصور، مرز دار

Bow

كمان، قوس

Bower

باغ ، الاچیق ، سایبان

Brash

عجول و بي پروا، مته ور، گستاخ، بي حيا، بي شرم

Brawl

دعوا (و) مرافعه، كتك و كتك كاري، درگيري، جارو جنجال

Breach

نقض ، نقض کردن ، تجاوز

Briefly

اختصارا

Brigand

راهزن، یاغی

Brilliant

باهوش ، درخشان

Brink

لب،کنار ،حاشیه

Bristle

موی زبر، موی سیخ، موی خوک، سیخ شدن، رویه تجاوزکارانه داشتن، آماده جنگ شدن

Broad

پھن ، گشاد ، کلي

Broaden

افزایش دادن ، پهن کردن

Brokerage

دلالي

Brutal

وحشي، درنده خو، بي رحم؛

وحشيانه

Budget

بودجه، حساب دخل و خرج، هزینه

Buff

چرم گاومیش، چرم زرد خوابدار، ضربت، گاو وحشی،زرد نخودی، محکم، از چرم گاومیش، براق کردن، جلا، پوست انسان

Bulky

حجیم، جاگیر، گنده، بزرگ

Bullying

قلدری

Bulwark

خاکریز، بارو، دیوار(ساحلی)، دیواره سد، موج شکن،(مجازا) پناه، سنگربندی، حامی

Burden

بار ، تحمیل کردن ، بار مسولیت

Burgeon

شکوفا، شکفته، رونق گرفته،جوانه زدن،شروع به رشد کردن

By virtue of

بخاطر

Cache

نهانگاه، ذخیره گاه، چیز نهان شده، مخزن، پنهان کردن

Cacophony

صدای ناهنجار و خشن، بدصدایی، بدآهنگی

Cajole

ريشخندكردن، گول زدن، چاپلوسي، گول

Calamity

فاجعه، مُصیبت، بلا

Calculate

حساب کردن، محاسبه کردن؛ شمردن؛ بر اورد کردن، تخمین زدن

Caliber

کیفیت ، دقت ، قابلیت

Call off

لغو کردن

Callous

پینه بسته، کبره بسته، بی عاطفی سنگدل، سنگدلانه

Callow

جوجه ای که هنوز پر درنیآورده، شخص بی تجربه وناشی

Calumny

بدنامی، رسوایی، بهتان ، افترا

Camouflage

استتار، پوشش، مخفی کردن

Campaigned

عملیات جنگی ، مبارزه ، لشکرکشي

Campus

محوطه ي دانشكاه/ دانشكده، فضاي دانشگاه، دانشگاه

Canard

خبر دروغ، شایعات

Cancel

باطل کردن؛ لغو کردن؛ خط زدت، حذف کردن، قلم گرفتن

Candid

بی تزویر، منصفانه، صاف وساده

Candidate

مقام و غیره] کاندیدا، نامزد؛
[امتحان] داوطلب

Candor

سفیدی، خلوص، صفا، رک گویی

Cannibal

هم جنس خوار

Cant

اصطلاحات مخصوص یک صنف یا دسته، زبان دزدها وکولی ها،طرزصحبت، زبان ویژه، مناجات، گوشه دار، وارونه کردن، بانالـه سخن گفتن، بالهجه مخصوصی صحبت کردن، خبرچینی کردن

Capacity

ظرفیت، گنجایش؛ توانایی، قدرت؛ استعداد

Capital

سرمايه ، عمده ، عالي

Capitulate

تسلیم شدن

Capricious

هوس باز، دمدمی مزاج، بوالهوس

Capsule

کپسول(دارو)، کپسول فضايي

Captive

صفت] زنداني، مجوس، دربند؛
[جانوران] در ،در قفس؛ اسير؛
دلباخته، شيفته؛ [اسم] زنداني، اسير

Carnage

لاشه ها، کشتار، قتل عام، خونریزی، قصابی

Carry on

ادامه دادن ، پیش بردن

Carry out

انجام دادن

Cartography

نقشه‌کشی

Castigate

تنبیه کردن، شدیداً انتقاد کردن

Casual

اتفاقي، تصادفي؛ غير عمدي؛ بي توجه، بي تفاوت؛ سطحي، سرسري؛ غير رسمي، خودماني

Casually

٣

تصادفا ،اتفاقي

Catastrophic

اسف بار، مصیبت بار، بسیاربد، فاجعه آمیز

Catch up

رسیدن ، جبران کردن

Caution

احتیاط، پیش بینی، اخطار، ضامن

Cautious

شخص] محتاط، با احتیاط،
مواظب، مراقب، هوشیار؛ احتیاط
آمیز، محتاطانه

Cease

متوقف کردن/ شدن، بازایستادن، دست کشیدن از، دست برداشتن از

Celebrated

مشهور ، معروف

Celerity

جلدی، چابکی، سرعت

Censor

مأمور سانسور، سانسورچي؛

سانسور كردن

Century

قرن، سده

Certain

مسلم ، قطعي ، معين

Chagrin

آزردگي، غم وغصه، اندوه، الم، تنگدلي،
اندوهگين كردن، ازرده كردن

Challenge

به مبارزه طلبیدن، به چالش خواستن، (به مبارزه]
دعوت کردن؛ زیر سؤال بردن؛ مبارزه طلبي،
(دعوت به) مبارزه، چالش

Chaotic

آشفته، بي نظم، در هم بر هم

Characteristic

خاص ، ویژه

Charcoal

ذغال چوب

Charisma

عطیه الهی، جذبه روحانی، گیرایی، گیرش، فره

Charity

صدقه ، خیرات ، موسسه خیریه

Charlatan

آدم حقه باز، شارلاتان، آدم زبان با

Cheat

گول زدن

Chicanery

حیله بازی، ضد ونقیض گویی، مغالطه

Chiefly

به طور عمده ، در درجه اول

Chiropractor

طبيب مفصلي

Cinema

سینما؛ هنر سینما، فیلم سازي

Cipher

سری کردن، رمز، به رمز درآوردن

Circulate

پخش کردن/ شدن، منتشر شدن، گردش کردن

Circulation

جریان ، گردش ،توزیع ، رواج

Circumscribe

نوشتن در دور ، محدود ومشخص کردن

Circumstance

به هیچ وجه ،ابداً ، اصلا"

Circumstances

کیفیت ، وضع ، اوضاع ، مقتضیات

(جمع)

Cite

ایراد کردن، ذکر کردن، اخطار کردن

Clandestine

مخفي، غيرمشروع، زيرجلي

Clarify

تشریح کردن ، توضیح دادن

Clarity

وضوح ، روشني

Clash

برخورد، تصادم

Classify

رده بندي كردن، طبقه بندي كردن، دسته بندي كردن

Clear

اين موضوع براي من روشن نيست

Clearly

واضح ، اشكار

Clergy

روحانیت، روحانیون

Clerical

دفتری

Clever

باهوش ، زرنگ

Cliché

کلمه مبتذل

Client

موكل، مشتري

Cling

وفادار بودن، پیوستن

Clique

دسته، گروه، محفل

Closely

به دقت

Cluster

خوشه، دسته، گروه

Coarse

زبر ، خشن

Coeducational

مدرسه، دانشگاه و غیره] مختلف

Coerce

بزور وادار کردن، ناگزیر کردن

Coffer

صندوق ، خزانه وجوه

Cogent

متقاعد کننده، دارای قدرت وزور

Cognizant

آگاه، باخبر

Coherent

فکر، بحث، استدلال] منسجم،
یکدست

Cohesion

پیوستگی، هم‌بستگی

Coil

فنر، چنبره زدن، مارپیچ

Coin

اختراع و ابداع کردن

Coincide

بر هم منطبق شدن، منطبق بودن؛ با هم هم زمان بودن، مصادف/ مقارت شدن؛ [افكار، سليقه ها و غيره] مطابقت داشتن، يكي بودن، جور بودن

Collaborate

تشريك مساعي كردن

Collaboration

همکاري

Collapse

ريزش؛ فروپاشي، درهم باشي، ويراني؛ خراب شدن، فروريختن؛ [صندلي و غيره] جمع كردن يا شدن، تا كردن؛ به هم ريختن

Colleague

همکار، هم قطار

Collective

جامع ، دست جمعي ، مشترك عمومي

Collide

باهم] تصادف کردن، به هم خوردن، برخورد کردن؛ اختلاف پیدا کردن، در گیر شدن؛ با هم تضاد داشتن

Colloquial

محاورهاي ، مخصوص گفتگو

Combine

ترکیب کردن ، جور کردن

Combustibility

سوختنی، قابل احتراق

Comely

خوبرو، خوش آیند، خوش منظر

Command

فرمان ، حکم ، امر ، دستور دادن

Commence

آغاز کردن ، شروع کردن

Commencement

اغاز، شروع ، ابتدا

Commend

تحسین و تقدیر کردن، ستودن، تعریف کردن از؛ سپردن به

Commission

مامور کردن ، کارمزد

Commissioned

مامور یت دار ، به کار گماشته ،

مامور

Commitment

تعهد ، التزام

Commodious

جادار، بکار خور، مقرون به صرفه، سودمند

Commonly

عرفا ، به طور عادي ، معمولاً

Commonplace

پیش پاافتاده ، حرف مبتذل ، چیز عادي

Community

جامعه ، جماعت ،اجتماع

Commuter

میان خانه و محل کار] مسافر هر روز

Comparatively

درمقایسه ، نسبتا

Comparision

مقایسه ، سنجش ، تطبیق

Compassion

رحم، دلسوزی، ترحم، شفقت، غمخواری

Compatible

سازگار، موافق، دمساز، جور، همساز

Compel

مجبور کردن ، وادار کردن

Compelling

وادار کننده، تحمیل‌گر، قانع کردن

Compensation

جبران ، تلافي ، غرامت

Compensatory

جبران کننده ، پاداش دهنده ، تاوانی

Compete

رقابت کردن

Competence

صلاحيت ، شايستگي

Compile

تالیف کردن، گرد آوردن

Complacent

از خود راضی، عشرت طلب، تن آسا، خود خشنود

Complex

پیچیده ، مشکل

Compliance

ايجاب ، قبول

Complicity

همدستی درجرم، شرکت در جرم

Component

مولفه، اجزا ، ترکیب کننده، ترکیب دهنده، جز

Components

محوطه، عرصه، حیاط ، ترکیب، جسم مرکب، ترکیب کردن، آمیختن

Comprehend

فهمیدن، درک کردن

Comprehensible

قابل درک

Comprehension

فهم ، ادراک ، دریافتن

Comprehensive

جامع، فرا گیرنده، وسیع، محیط، بسیط

Comprising

دربرگیرنده، شامل، دارا

Compromise

مصالحه ، سازش ، توافق

Compulsory

اجباری ، قهری

Compusure

آرامش ، آسودگي

Computation

محاسبه ، شمارش

Conceal

پنهان کردن ، مخفی کردن

Conceivably

احتمالاً، به احتمال زیاد، چه بسا

Conceived

درك كردن، حمل كردن

Concentration

تمرکز ، غلظت

Conception

تصور ، مفهوم ، درك

Concern

مربوط بودن ؛ ربط ، علاقه ،
نگراني ، بابت

Concerned

علاقه مند

Concerning

راجع به ، در رابطه با

Conclude

پایان دادن ، نتیجه گرفتن ،

Concoct

درست کردن، جعل کردن، اختراع کردن، ترکیب کردن، پختن، گواریدن

Concomitant

همراه، ملازم، پیوسته

Concur

موافقت كردن، هم راي بودن، دمساز شدن

Concure

هم راي بودن

Concurrent

موافق ، مصادف ، همزمان

Concurrently

باهم ، دریك زمان ، همزمان

Condensed

خلاصه شده ، متراکم

Condescend

به طعنه به زیر دست لطف کردن، محبت کردن، بنده نوازی کردن، سر فرود آوردن، تمکین کردن، خود را همتراز مادون خود کردن از روی لطف، فروتنی کردن

Condone

چشم پوشی کردن از، اغماض کردن، بخشیدن

Conducive

موجب شونده، سودمند، مساعد، منجر شونده

Conduct

اجرا کردن ، اداره کردن ، رفتار ، سلوک

Confer

مشورت کردن

Confidant

رازدار، محرم اسرار، دمساز

Confidence

اعتماد ، اطمينان ،

Confident

مطمـن ، رازدار

Confident

به کسي اطمينان داشتن

Confidential

محرمانه ، سری

Confine

محدود/ منحصر کردن، زندانی/
مجوس کردن

Confirm

تایید کردن ، اثبات کردن

Conflagration

آتش سوزی بزرگ، حریق مدهش

Conflict

برخورد، درگيري، نزاع، دعوا، کشمکش؛تضاد، مغايرت، اختلاف

Conform

پیروی کردن ، اطاعت کردن

Confront

روبرو شدن با، مواجهه دادن

Confuse

گیج شدن ، در اشتباه افتادن

Congenial

همخو، هم مشرب، دارای تجانس روحی، هم سلیقه

Congest

انبوه شدن،متراکم کردن

Congested

بهم فشرده

Conjecture

حدس، ظن، گمان، تخمین، حدس زدن، گمان بردن

Conjugal

نکاحی، ازدواجی

Connoisseur

خبره

Conquer

پیروزی یافتن بر ، فتح کردن ،
تسخیر کردن

Conscientious

قابل اعتماد ، وظیفه شناس

Consensus

اتفاق آرا

Consent

رضایت ،موافقت

Consequence

نتیجه ، پي امد ، دست اورد

Consequent

منتج ، نتيجه ، داراي ترتيب منطقي

Consequently

در نتیجه

Conservation

حفاظت ، حفظ

Consider

در باره ي چيزي فكر كردن، در نظر گرفتن؛ بررسي كردن، مورد توجه قرار دادن

Considerable

قابل توجه ، شایان ، مهم ، زیاد

Considerably

نسبتاً زیاد ، قابل ملاحظه

Consideration

ملاحظه ، توجه

Consistency

ثبات، استحکام، پایداري، هماهنگي

Consistent

سازگار ، موافق ، استوار ،
استحكام، ثابت ، منطقي

Consistently

به طور ثابت، پیوسته، همواره، دائماً

Consolidate

محکم کردن ، یك کاسه کردن ،

تحکیم کردن

Conspicuous

آشکار، انگشت نما،پدیدار

Conspicuously

آشکارا، به وضوح، به روشني، به طور مشهودي

Conspiracy

توطئه

Constant

پایدار ، ثابت ، همیشگی ، دایم

Constantly

پیوسته ، به طور مداوم

Consternation

بهت، اشفتگي، حيرت، بهت وحيرت

Constituent

سازنده،تشکیل دهنده،دارای حق انتخاب،قانون گذار، رای دهنده

Constitute

تشکیل دادن ، تاسیس کردن

Constitution

تشکیل ، تاسیس ،نهاد ، ساختار

Constrain

محدود کردن ، مجبور کردن

Constraint

محدودیت ها ، قیود

Constrict

تنگ کردن، جمع کردن، منقبض کردن

Construe

تفسیر کردن، تعبیر کردن، استنباط کردن

Consultant

مشاور، رایزن

Consummate

به پایان رساندن، انجام دادن، عروسی کردن، به وصال رسیدن، رسیده، تمام وکمال، به حد کمال

Contagious

بيماري، خنده، احساس] مُسري،
واگيردار

Contaminated

آلوده

Contamination

آلایش، آلودگی، کثافت، ناپاکی

Contemplate

اندیشه کردن ، انتظار داشتن

Contemporary

معاصر

Contemptuous

اهانت آمیز، مغرورانه، قابل تحقیر، تحقیر آمیز

Contentious

دعوایی

Context

زمینه ، بافت ، مفاد ، مفهوم

Contingency

پیشامد احتمالی

Contort

از شکل انداختن، کج کردن، پیچاندن

Contradict

تناقض داشتن ، انکار کردن ، رد کردن

Contradiction

نقض ، انکار، رد

Contradictory

متناقض ، متضاد

Contrast

مقایسه کردن ، مقابله ، فرق نمایان داشتن

Contribute

شرکت کردن ، کمك کردن ، اعانه دادن

Contribution

اعاده ، سهميه ، كمك

Controversial

مباحثه ای، جدلی، جدال آمیز، هم ستیز، هم ستیزگر، همستیزگرانه

Convene

جمع کردن ، دعوت کردن ،
احضار کردن

Convenience

راحتي ، اسايش

Convenient

بي زحمت ، مناسب ، راحت

Conventional

مرسوم ، متداول ، سنتی

Converse

معكوس

Convert

تبدیل کردن ، تغییر دادن

Convey

انتقال دادن ، فهماندن

Convince

متقاعد کردن

Copious

فراوان، مفصل، زیاد، خیلی

Coracle

یکجور کرجی

Cord

ریسمان، طناب نازک

Core

اصلي، مهم، مهم ترين

Core sectors

نواحي مركزي ، بخشهاي هسته اي و مركزي

Cornerstone

سنگ گوشه ، نبشی ، (مجازا)
بنیاد ، اساس

Corpse

جسد، جنازہ، نعش

Corpulent

فربه، تنومند، گوشتالو، جسیم

Correlate

مرتبط بودن ؛ بستگی داشتن ،
لازمه ، قرین

Correlation

ارتباط ، بستگي

Corroborate

تایید کردن، تقویت کردن، اثبات کردن

Cosmic

وابسته به گیتی، کیهانی

Cosmopolitan

جهانی

Coterie

گروہ ہم مسلک، انجمن

Countenance

سیما، قیافه، رخ، تشویق کردن، پشتیبانی کردن

Counteract

خنثي كردن، عمل متقابل كردن

Counterpart

رونوشت ، المثني

Countryside

حومه شهر

Coup

برهم زدن، ضربت، کودتا

Courtesy

ادب ، تواضع

Covenant

پیمان ، عهد ، تعهد ،عقد بستن

Covet

چشم داشتن به، غبطه خوردن به، چشم طمع دوختن به، حرص زدن برای، طمع بستن در،پنهان

Crack

تَرَك، شكاف

Cradle

گهواره، مهد، در چهارچوب یا کلاف قرار دادن

Crafty

حیله گر، مکار، حقه باز؛ موذي؛
زیرك، زرنگ؛ زیرکانه

Crave

آرزو کردن، طلبیدن، اشتیاق داشتن

Create

خلق کردن ، به وجود آوردن

Credibility

اعتبار ، باور كردني

Credible

معتبر ، موثق

Creep

خزیدن ، رخنه کردن

Crescent

ماه نو

Criteria

معيار ، ملاك ، ضابطه

Criterion

ملاک، میزان، مقیاس، معیار، نشان قطعی، محک، ضابطه

Critical

انتقادی ، خطرناک ، حساس

Crucial

بسيار مهم،بسيار اساسي، حياتي

Crude

زمخت، خام

Crush

خرد کردن ، له کردن ، کوبیدن

Cryptic

پنهان، مرموز، رمزی

Culminate

به اوج رسیدن، بحد اکثر ارتفاع رسیدن، بحد اعلی رسیدن

Culpable

مقصر، مجرم، سزاوار سرزنش، قابل مجازات

Culprit

متهم، مقصر، آدم خطاکار یا مجرم

Cultivate

زراعت کردن ، کشت کردن

Cultivated

باثمر ؛ لايق

Cumbersome

سنگین، طاقت فرسا، مایه زحمت، بطی

Cupidity

حرص واز برای بدست آوردن مال

Curative

شفابخش ، درمان کننده

Curator

کتابدار، نگهبان، متصدی

Curious

عجيب ، كنجكاو

Currency

پول رایج، پول

Currently

جاري ، رايج ، شايع

Curry

مالیدن، شانه یا قشو کردن، پرداخت کردن چرم، کاری، زردچوبه هندی

Cursory

سرسری، از روی سرعت وعجله، باسرعت وبی دقتی

Curtail

کوتاه کردن، مختصر نمودن

Customary

مرسوم، معمول، متداول، رايج، متعارف، هميشگي

Cynic

بدبين وعيبجو پيرو مڪتب ڪلبيون

Dam

سد، آب‌بند

Dare

جرات کردن

Data

اطلاعات، [کامپیوتر] داده، داده ها

Daze

گیج کردن، منگ کردن، مات و مبهوت کردن؛ (نور، برق) خیره کردن

Dazzle

خیره کردن، تابش یا روشنی خیره کننده

Dearth

کمیابی و گرانی، قحط و غلا، کمبود

Debacle

افتضاح، سقوط ناگهانی حکومت و غیره، سرنگونی

Debate

بحث، مباحثه، مذاکره

Debilitate

ناتوان کردن، ضعیف کردن

Debilitating

تضعیف کننده ، فرساینده

Debris

خرده، باقی مانده، آثار مخروبه، آشغال روی هم ریخته، آوار

Debt

بدهي ، قرض ، دين ، وام

Debtor

بدھکار، مقروض، مدیون

Debut

آغاز به کار کردن

Decade

ده، عدد ده، دوره ده ساله، ده، دهدهی

Decadence

زوال، تنزل، انحطاط، فساد، آغاز ویرانی

Decapitate

سراز تن جدا کردن، گردن زدن

Decay

پوسیدگی، فساد، زوال، تباهی

Deceive

فریب دادن، گول زدت، گمراه کردن، اغفال کردن

Deceptively

به طور فريبنده اي، به طور غلط اندازي، به نحو گول زننده اي

Declaim

سخنوری کردن، رجز خوانی کردن، با حرارت علیه کسی صحبت کردن، دکلمه کردن

Decline

سلامتي] تحليل رفتن، رو به ضعف رفتن، كاهش يافتن

Decomposer

تجزیه کننده

Decorum

ادب، آداب دانی، مناسبت، رفتاربجا

Decrease

کاهش یا تقلیل یافتن/ دادن، کم شدن/ کردن

Decrepit

سالخورده و فرتوت، ضعیف و ناتوان، خیلی پیر

Dedicate

اهدا کردن

Deed

سند، عمل ، کردار

Deem

پنداشتن، فرض کردن، خیال کردن

Deep

عمیق ، گود

Deerskin

پوست اهو

Defamatory

افترا آمیز

Defect

عيب، نقص، كمبود، كاستي

Defiant

نافرمان، متمرد؛ گستاخ، جسور؛
جسورانه، گستاخانه، معترضانه

Deficit

كمبود ، كسري

Define

تعیین کردن ، تعریف کردن ، معین کردن

Deforestation

قطع درختان جنگلی

Defraud

سر کسی کلاه گذاشتن، فریب دادن، گول زدن

Defy

به مبارزه طلبیدن

Degradation

تنزل،پستی،خفت

Degrade

پست کردن، خفت دادن، تنزل رتبه دادن، منحط کردن

Dejected

غمگین، افسردہ؛ آزردہ، پکر؛
ناامید، مأیوس

Deleterious

زیان آور، آسیب رسان

Deliberate/adj

عمدي؛ سنجيده؛ محتاطانه؛ حساب شده؛ آگاهانه

Deliberate

فکر کردن، تعمق کردن، سنجیدن

Delicate

حساس ، ظریف ، شکننده

Delight

خوشي ، لذت ، لذت بردن

Delighted

خرسند، خوشحال، شاد

Delightful

لذت بخش ، مطبوع

Delineation

طرح، تصویر، تشریح، بازنمایی، توصیف

Delinquent

اسم] مجرم، بزه کار، خطاکار، خلاف کار، اهمال کار؛ [صفت] [بدهي و غيره] معوقه، عقب افتاده

Deliverables

قابل تحويل گيري

Delude

سیل، طوفان، غرق کردن، طوفان ایجاد کردن

Delve

حفرکردن زمین، سوراخ کردن، گودی، حفره، کاوش کردن

Demand

اصرار یا پافشاري کردن، مصرانه گفتن/ خواستن

Demeanor

رفتار، سلوک، وضع، حرکت

Demonstration

نمایش ، ابزار ، تظاهرات ، طرز کار

Demur

مشخص کردن، تفکیک کردن، علامت گذاردن، علامت بودن، معنی دادن

Denote

مشخص کردن، علامت بودن،
معنی دادن، تفکیک کردن

Denounce

سرزنش کردن

Dense

انبو، متراکم، فشرده

Depart

حرکت یا عزیمت کردن؛ (مکانی را) ترک کردن؛ رفتن؛ تغییر کردن، مردن، دار فانی را وداع گفتن

Depend on

وابسته بودن ، اطمینان کردن به

Depict

نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند آن)، نقش کردن،مجسم کردن، رسم کردن، شرح دادن

Deplete

کاهش دادن

Deplorable

مایہ دلسوزی، رقت انگیز، اسفناک، زار

Deploy

گسترش، جبهه، گسترش یافتن، بحالت صف درآوردن، قراردادن قشون

Deposit

سپرده،تەنشین،به حساب بانک گذاشتن

Deprecate

بد دانستن، قبیح دانستن، ناراضی بودن از

Depreciate

کاهش بها ، مستهلك كردن

Depreciation

تنزل ، استهلاك ،كاهش بها

Deprive

محروم كردن، بي نصيب كردن، بي بهره كردن، جلوگيري كردن از

Dept

مقروض شدن

Deride

تمسخر کردن، بکسي خندیدن، استهزا کردن

Derision

مسخره، استهزا

Derived

سرچشمه گرفته از، (فایده، سود) به دست آوردن، نتیجه گرفتن،ناشی شدن از، کسب کردن، بردن، (نام، خصوصیات) گرفتن، اخذ کردن

Derogatory

موهن، مضر، زیان آور و مایه رسوایی، خفت آور

Desalination

نمک‌زدایی

Descend

پایین آمدن، فرود آمدن

Describe

شرح دادن ، توصیف کردن

Describtion

شرح ،توصيف

Desert

ول کردن، ترک کردن

Designate

تعیین کردن ، معرفی کردن ، نامزد کردن

Desirable

مطلوب ، مرغوب ، خوش آیند

Desired

مطلوب

Desist

بازایستادن، دست برداشتن از، دست کشیدن

Despise

خار شمردن، حقیر شمردن

Despite

به رغم، علي رغم، برخلاف،

باوجود، با وجود اين كه

Destiny

سرنوشت ، تقدیر

Destitution

بینوایی، بی چیزی، فقر، تهیدستی

Destroy

خراب کردن، نابود کردن،ویران کردن

Desultory

بی قاعدہ، پرت، بی ترتیب، درھم و برھم، بی ربط

Detect

شناسایی کردن ، متوجه کردن

Deter

بازداشتن، ترساندن، تحذیر کردن

Deteriorate

فاسد شدن، بدتر کردن

Deteriorates

بدتر شدن ، وخیم شدن ، رو به زوال گذاشتن

Determination

تعیین، عزم، قصد، تصمیم

Determined

مصمم ، باارادہ ، ثابت شدہ

Detest

متنفر / بیزار بودن از ، منزجر بودن از ، بد آمدن از

Detour

مسير انحرافي، راه فرعی/ غير مستقيم، جاده فرعي؛ بيراهه

Detriment

گزند، زیان، ضرر، خسارت

Detritus

تجزیه؛ خرده

Devastate

ویران کردن ، خراب کردن ، تاراج کردن

Develop

توسعه دادن ، رشد کردن

Deviance

انحراف

Deviate

منحرف شدن ، منحرف کردن

Devise

اندیشیدن

Devising

تدبیر کردن ، درست کردن ، اندیشیدن

Devotee

هواخواه، طرفدار

Devotion

هوا خواهی ؛ طرفداری

Devour

با ولع خوردن، بلعیدن، [کتاب، پول و غیره] (مجازي) بلعیدن، خوردن؛ با علاقه و اشتیاق خواندن

Devout

دیندار، پارسا منش، مذهبی، عابد

Dexterity

زبردستی، تردستی، سبکدستی، چابکی، چالاکی

Diatribe

سخن سخت، انتقاد تلخ، زخم زبان

Dictate

تحمیل کردن ، امر و نهی کردن

Differed

اختلاف داشتن ، فرق داشتن ،
تفاوت داشتن

Dignitary

مقام عالی رتبه

Dilemma

دو راهی؛ محظور، تنگنا، معضل؛
وضعیت دشوار

Dim

كم نور ، ضعيف

Diminish

تقلیل یافتن

Diminutive

مصغر، خرد، کوچک، حقیر

Dip

غوطه‌ور شدن

Disappoint

مایوس کردن ، ناامید کردن

Disapproval

مخالفت، عدم تأييد، نارضايتي

Disaster

فاجعه، مُصیبت، بلا، واقعه ي
ناگوار

Discard

کنار گذاشتن، از دور خارج کردن، دست کشیدن از، ترک رابطه کردن؛ [بازي ورق] انداختن؛ دور انداختن

Discern

تشخیص دادن، تمیز دادن

Discernible

قابل تشخیص

Disciple

پیرو، مرید، شاگرد، پسوا، پیرو حضرت عیسی، حواری

Disclose

افشا کردن ، فاش کردن

Disclosure

افشا

Discreet

با احتیاط، دارای تمیز و بصیرت، باخرد

Discreetly

با احتیاط، محتاطانه، مؤدبانه

Discriminate

فرق گذاستن ، تبعیض قایل شدن

Disdain

اهانت، استغنا، عار (داني)، تحقير، خوار شمردن

Disgruntled

ناخشنود ،ناراضی ،غرغرو،غمگین کردن

Disguise

احساسات، واقعيات و غيره] پنهان
كردن، مخفي كردن

Disheveled

پریشان، ژولیده، آشفته، نامرتب

Disjunction

جدایی ، تفکیک ، انفصال

Dismal

هوا] گرفته

Dismantle

بی مصرف کردن، پیاده کردن(ماشین آلات)عاری از سلاح یااثاثه کردن

Disparage

عدم وفق، انكار فضيلت چيزي راكردن، كم گرفتن،بيقدركردن، پست كردن، بي اعتباركردن

Disparate

ناجور، مختلف، نابرابر، نامساوی، غیرمتجانس

Disparity

اختلاف

Dispense

باطل کردن، توزیع
کردن،معاف کردن

Disperse

پراکنده کردن

Disperse

پراکنده کردن، متفرق ساختن

Display

نشان دادن، [نقاشي، كالا و غيره] به نمايش گذاشتن

Dispose

مرتب کردن، مستعد کردن، ترتیب کارها را معین کردن

Dispute

اسم] مشاجره، جروبحث؛ [فعل]
جروبحث كردن، مشاجره كردن؛
مبارزه كردن؛ مقاومت كردن جلوي

Disputes

نزاع ، مشاجره ، جدال

Disregard

اعتنا یا توجه نکردن به، نادیده گرفتن

Disrupt

به هم زدن، مختل کردن؛ از هم پاشاندن، متلاشي کردن

Disruptive

مخل، مختل کننده، مخرب

Disseminate

تخم کاشتن، منتشرکردن

Dissent

اختلاف عقیده داشتن، جداشدن، نفاق داشتن

Distinct

جدا ، مجزا ، مشخص ،واضح ،
ممتاز

Distinctive

مشخص ، ممتاز

Distinguish

تشخیص دادن ، فرق گذاشتن

Distort

تحریف کردن، تقییر شکل دادن

Distortion

تحريف

Distraught

پریشان حواس، شوریدہ، ناراحت

Distress

اسم] اندوه، غم؛ درد، رنج، عذاب؛
مایه ي رنج؛ [فعل] اندو هگین/
ناراحت کردن، پریشان کردن

Distribute

توزیع کردن ، پخش کردن

Diverge

از هم دور شدن

Diverse

گوناگون ، متفاوت ، مختلف

Diversified

گوناگون ساختن ، متنوع کردن

Diversity

تنوع، گوناگونی، تفاوت

Dividends

مقسوم ، تقسیم شده ، سود سهام

Divulge

فاش کردن، افشا کردن، بروز دادن

Docile

رام، سر براہ، تعلیم بردار، مطیع

Document

سند، مدرك

Documented

مستند ، اثبات شده

Doddering

پیر، علیل، کودن

Doleful

مغموم، محزون

Domain

قلمرو ، حیطه ، حوزه

Domicile

اقامتگاه، محل اقامت، مقر، خانه، مسکن، مسکن دادن

Dominant

اصلي، عمده، مهم، مسلط

Dominate

چیره شدن، تسلط یافتن

Dormant

خوابیده، ساکت، درحال کمون

Doubt

شك، ترديد، دودلي؛ شك كردن/
داشتن، مورد ترديد قرار دادن،
باور نكردن

Douptful

مشكوك ، مردد

Douptless

بي شك ، تحقيقاً

Downturn

نزول، كاهش، ركود اقتصادي

Drab

رنگ و روو رفته ، کسل کننده

Drafted

پیشنویس ، طرح

Dramatic

پرهیجان ، پرشور

Drastic

حاد، شديد، جدي؛ اساسي؛ مؤثر

Drawback

اشکال ، مانع ، زیان ، بی فایدگی

Dread

ترسیدن(از)، وحشت داشتن(از)،
وحشت کردن(از)

Dregs

باقي مانده، چيز پست وبي ارزش

Drench

خیس کردن

Drift

توده باد آورده ، جسم شناور ، برف باداورده ، معنی ، مقصود ، جمع شدن ،بی اراده کار کردن ، بی مقصد رفتن

Drought

خشکی

Drudgery

جان کنی ، کار پرزحمت

Dubious

مورد شک، مشکوک

Dulcet

شیرین، ملیح، نوعی آلت موسیقی

Dupe

ادم گول خور، ساده لوح، گول زدن

Duplicate

رونوشت، کپي؛ رونوشت گرفتن/برداشتن از، کپي کردن؛ تکثير کردن

Duplicity

دورويي، دورنگي، تزوير، ريا، دولايي

Durable

بادوام، ماندني، پايدار

Duress

سختي، سفتي، محكمي، شدت، رفتار خشن وتند، اكراه، اجبار

Dweller

ساكن ؛ مقيم

Dwelling

خانه ، مسکن ، اقامتگاه

Dwindle

به تدریج کم شدن، کاهش یافتن؛ تحلیل رفتن، تضعیف، رو به افول نهادت

Earn

بدست اوردن

Eccentricity

دوری از مرکز ، گریز از مرکز ،
غرابت ، بی قاعدگی

Economical

صرفه جو ، مقتصد؛ مقتصدانه؛

مقرون به صرفه، با صرفه

Edifice

عمارت، ساختمان بزرگ مانند کلیسا،قصر

Editor

کتاب، مقاله] ویراستار، مصحح، [مجله، روزنامه] مدیر، سردبیر

Effect

اثر

Efficacy

اثر، تاثیر، سودمندی، درجه تاثیر

Effigy

تمثال، صورت، پیکر، تمثال تهیه کردن، پیکرک

Effort

کوشش، سعي

Effrontery

جسارت، گستاخی، بیشرمی، چیرگی

Egotist

خودپرست

Egregious

فاحش، بزرگ، برجسته، نمایان، انگشت نما

Elaborate

استادانه درست شده، به زحمت ساختن، دارای جزئیات

Elapse

گذشتن، منقضي شدن، سپري شدن، سقوط

Element

جزء ، بخش ، عنصر

Elementary

ابتدایی ، مقدماتی

Elevate

بلند کردن، بالا بردن؛ ارتقا/ ترفیع دادن؛ تعالی بخشیدن؛ برآمده/ مرتفع کردن

Elicit

بیرون کشیدن، استخراج کردن، استنباط کردن

Eliminate

حذف کردن

Elsewhere

نقطه ديگر، جاي ديگر

Elucidate

روشن کردن، توضیح دادن، شفاف، روشن

Elude

فرار کردن ، گریختن

Elusive

گریزان، فراري، کسي که از ديگران دوري می‌کند ، طفره زن

Emaciated

لاغر، گوشت رفته

Embark

شروع کردن، عازم شدن

Embark in

مبادرت کردن به

Embedded in

جاسازی شده

Embellish

آرایش کردن، آرایش دادن، زینت دادن، زیبا کردن، پیراستن

Embody

در بر داشتن

Embrace

بغل ، آغوش ، آغوش گيري؛ در
آغوش گرفتن/ کشيدن، بغل کردن

Emerge

بیرون آمدن، نمایان شدن، ظاهر شدن، خارج شدن، اشکار شدن، پدیدار شدن

Emergent

بیرون آینده، اثرات ناشیه،
معلول، ناشی

Eminent

برجسته، بلند، متعال، (مجازا) بزرگ، والا مقام، هویدا

Emissary

مامور سری، فرستاده

Emission

انتشار سهام دولتی و اوراق قرضه و اسکناس ، نشر ، بیرون دادن ، صدور ، خروج (پزشکی) دفع مایع
صدور ، نشر

Emit

بیرون دادن، خارج کردن، بیرون ریختن، انتشار نور، منتشرکردن نور

Emotion

هیجان، عاطفه

Emotional

هيجاني، عاطفي، احساساتي

Emphasis

تاکید

Emphasize

تاکید کردن

Employ

خدمت، کار، استخدام

Employee

کارمند، کارگر،[به صورت جمع]
کارکنان

Empower

اختیار دادن، وکالت دادن

Emulate

هم چشمی کردن با، رقابت کردن با، برابری جستن با، پهلو زدن

Enable

قادرساختن، فراهم کردن،

Enact

تصویب کردن

Encapsulate

به صورت کپسول درآوردن، در محفظه قرار دادن

Encircle

احاطه کردن ، حلقه زدن

Enclose

ضمیمه کردن

Enclosure

ضمیمہ، محوطہ، حصار

Encomium

ثناء ستایش

Encompass

احاطه کردن، محاصره کردن

Encounter

مواجه شدن با، زدوخورد

Encourage

تشویق کردن ، دلگرم کردن

Encroach

دست اندازی کردن ؛ تجاوز کردن

Encumbrance

سربار، بار، اسباب زحمت، مانع، سد، بدھی، دین

Encyclopedia

دایرۃالمعارف،دانشنامہ

Endeavor

تلاش، کوشش، سعي

Endeavour

کوشش، سعی ، جہد

Endorse

امضاء کردن، تشویق کردن

Endure

تحمل کردن

Energetic

پر تحرک، فعال، پرانرژي

Enforce

اجرا کردن، وادار کردن

Enforceable

قابل اجرا

Enfranchised

حق رأى

Engrossed

درشت نوشتن، جلب کردن، اشغال کردن، احتکارکردن، مشغول، مجذوب

Enhance

بالابردن، افزودن، زیادکردن، بلندکردن

Enhanced

پیشرفته، توسعه یافته

Enhancement

کارايي چيزي را افزايش دادن

Enigma

معما، چیستان، لغز، رمز، بیان مبهم

Ennui

بیزاری، دلتنگی، ملالت، خستگی

Enoemous

بسیار بزرگ، هنگفت

Enormous

عظيم ، فراوان ، فوق العاده

Enrich

توسعه دادن، تقویت کردن

Ensue

از پس آمدن، از دنبال آمدن،
بعد آمدن

Ensure

تضمین کردن، مطمئن ساختن،
اطمینان یافتن

Entail

مستلزم بودن

Entanglement

گیر، گرفتاری

Enterprise

سرمایه‌گذاری

Entertain

پذيرايي كردن،سرگرم كردن

Entire

تمام، کامل، درست،محض

Entirely

تمامیت

Entitle

حق دادن،مستحق کردن

Entity

موجود، موسسه، نهاد

Entourage

محیط، دور و بر اطرافیان، دوستان، همراهان

Entreaty

التماس، استدعا

Entry

شرکت کننده

Entwine

باهم پیچیدن

Enunciate

مژده دادن، اعلام کردن، صریحا گفتن، تلفظ کردن

Envisage

مواجه شدن با

Envisioned

رویایی، در رویا دیدن، خیالبافی کردن

Envy

حسادت، حسودي، حسد، رشك،

مايه ي حسادت؛ حسادت ورزيدن، حسودي كردن

Epidemic

اسم] (بيماري) همه گيري، شيوع، انتشار؛ بيماري همه گير/ مسري؛ [صفت] همه گير؛ رايج، گسترده

Epithet

صفت، لقب، عنوان، کنیه، اصطلاح

Epitome

خلاصه، مختصر، خلاصه رئوس مطالب

Epitomize

خلاصه کردن، متمرکز کردن، صورت خارجی به چیزی دادن

Equanimity

متانت، خودداری، ملایمت، آرامی، قرار، قضاوت منصفانه، تعادل فکری، انصاف، عدالت

Equation

معادله ، برابری

Equator

خط استوا، ناحیه استوایی

Equinox

اعتدال شب و روز،نقطه اعتدالین

Equity

انصاف، عدالت

Eradicate

ازریشه کندن ،ازبیخ کندن ،ازبیخ برآوردن،خلاص شدن از

Erode

فرسایدن

Erratic

عجيب ، نامنظم

Erudite

فرجاد، آموزنده، عالم، دانشمند، متبحر، دانشمندانه

Eruption

جوش، فوران، انفجار

Escalation

اجتناب کردن

Eschews

ایست، توقف، انقطاع، پایان

Esoteric

سری، محرمانه،رمزی

Essence

ماهیت

Essential

أساسي،ضروري، واجب

Essentially

اساساً، به طور ضروري

Established

مسلّم، محرز، محقق

Establishment

برپايي، استقرار، تشكيل، موسسه

Esteem

قدر ، اعتبار ، اقدام ، رعایت

ارزش ، نظر ، شهرت ، ارجمند

شمردن ، لایق دانستن ، محترم

شمردم

Estimate

بر آورد، تخمین؛ قضاوت، بر آورد کردن، تخمین زدن، قضاوت کردن؛ اظهار نظر کردن

Ethic

غالباً بصورت جمع علم اخلاق، بجث درامور اخلاقی،اصول اخلاق، روش اخلاقی یک نویسنده یا مکتب علمي يا ادبي و ياهنري، آيين، رفتار، کتاب اخلاق

Ethnography

قوم نگاری

Euphemism

حسن تعبیر، استعمال کلمه نیکو و مطلوبی برای موضوع یا کلمه نامطلوبی

Evade

طفره رفتن از، شانه خالی کردن، فرار کردن از

Evaluate

ارزیابی کردن، تقویم کردن، قیمت کردن، سنجیدن، چیزی را معین کردن

Evanescent

محو شونده، ناپایدار

Evaporate

از بین رفتن ، ناپدید شدن

Even

منظم

Evenly

منصفانه، عادلانه، یکسان،
یکنواخت، صاف

Event

رویداد، رخداد، حادثه، پیشامد؛ مسابقه

Eventually

عاقبت

Eventuate

انجامیدن به،منتهی شدن به، منجرشدن به

Ever

همیشه، هرگز

Evidence

مدرك، دليل، شاهد، گواه؛ اثر، نشانه

Evident

روشن، آشکار، معلوم

Evince

نشان دادن، معلوم کردن، ابراز داشتن، موجب شدن، برانگیختن

Evoke

احضارکردن ، فراخواندن ،
برگرداندن ، بیرون
کشیدن احضارکردن

Evolve

بازکردن؛ نمو کردن

Evolved

درآوردن، استنتاج کردن، بیرون دادن

Exacerbate

بدترکردن، تشدید کردن، برانگیختن

Exaggerate

اغراق کردن، مبالغه کردن، غلق کردن

Examine

رسیدگی کردن،آزمودن، معاینه کردن

Exceed

تجاوز کردن، تخطی کردن از

Exceedingly

بسیار زیاد ، بی نهایت

Excel

بهتر بودن از، پیشي گرفتن از، برتر بودن، بي نظير بودن، ممتاز بودن، سرآمد بودن

Exception

استثناء

Exceptional

استثنایی ، فوق العاده

Excessive

بیش از حد، زیاده از حد، مفرط،

خيلي زياد

Exclude

مستثني كردن، خارج كردن

Exclusively

منحصراً، فقط

Excoriate

تراشیدن، پوست چیزی را کندن، پوست کندن از

Excrete

دفع کردن

Excruciating

مشقت بار

Executive

اجرایی،مجری،هیات رئیسه

Exemplify

مثال زدن

Exempt

بخشوده، معاف، معاف کردن

Exhaust

تمام کردن ، مصرف کردن

Exhibit

در آمریکا] نمایشگاه؛ [نمایشگاه و موزه] شي نمایشي، کالاي نمایشي؛ [نقاشي، کالا و غیره] نمایش دادن، به نمایش گذاشتن؛ نشان دادن

Exhort

سفارش کردن به، نصیحت کردن به، اصرار کردن به، تشویق کردن

Exonerate

تبرئه کردن، روسفید کردن، مبرا کردن،رفع اتهام

Expand

گسترش دادن/ یافتن، توسعه دادن، افزایش دادن؛ [اصل، قانون] تعمیم دادن؛ منبسط کردن/ شدن

Expansion

انبساط ، توسعه، گسترش

Expatriate

از کشور خود راندن، تبعید کردن، ترک کردن
میهن، تبعیدی

Expect

انتظار داشتن، توقع داشتن

Expedient

مقتضی، مصلحت، مناسب، تہورآمیز

Expedite

تسریع کردن در، پیش بردن، شتابان

Expenditure

برامد ، هزینه ، خرج ، مخارج ، صرف ، مصرف ، پرداخت

Expensive

گران، گران قیمت

Experiment

آزمایش، تجربه،آزمایش کردن

Expertise

کارشناسي، نظر کارشناس

Expletive

اشباعی ، جایگیر ، تکمیل کننده ، پرکننده

Exploit

رفتار، کردار، عمل، کاربرجسته، شاهکار، بکار انداختن، استخراج کردن، استثمار کردن، استفاده کردن

Explore

بررسی کردن،مطالعه کردن،
تحقیق کردن

Exports

صادرات

Expose

در معرض (چيزي) قرار دادن؛ نشان دادن، تمايان كردن، افشا/ فاش كردن

Exposure

در معرض واقع شدن

Express

اظهار کردن، دلالت کردن، صریح، روشن

Expression

اظہار، بیان، عبارت، تعبیر

Expressly

صراحتاً

Expunge

محوکردن، تراشیدن، نابود کردن، حذف کردن از

Expurgate

تطهیر کردن، حذف کردن، تصفیه اخلاقی کردن

Extant

موجود، دارای هستی، (قدیمی) پدیدار، باقی مانده، نسخه موجود و باقی ازکتاب وغیره

Extensive

پھناور، وسیع، زیاد، جامع

Extent

وسعت، اندازه، حد

Extinct

معدوم، ازبین رفته، منقرض، تمام شده، مرده، منسوخه، خاموش شده، نایاب

Extol

بلندکردن، ارتقا دادن، اغراق گفتن، ستودن

Extortion

زیاده ستان، زیاد، اخاذ، گزاف

Extract

با روز) بیرون کشیدن، استخراج کردن، کشیدن، در آوردن؛ [روغن، آب میوه و غیره] گرفتن؛ [از کتاب و غیره] انتخاب کردن، برگزیدن

Extraneous

خارجی، خارج از قلمرو چیزی، غیراصلی، تصادفی، فرعی

Extreme

منتها، کرانه

Extremely

بسيار، بي نهايت، فوق العاده

Extrinsic

دارای مبدا خارجی، بیرونی، خارجی، فرعی، جزئی،ضمیمه، اتفاقی، تصادفی، عارضی

Exult

جست وخیزکردن، به وجد وطرب آمدن، خوشی کردن، شادی کردن، وجدکردن

Exultation

شادمانی، سرور، خوشحالی، شادی، وجد

Fabricate

ساختن، بافتن و از کار در آوردن، تقلید و جعل کردن

Façade

نمای هرچیز، ظاهر، صورت، رویه، برونداد، نمای ساختمان

Face

خطر، مشکل و غیره] مواجه شدن

با، روبرو شدن با

Facet

جنبه ، بعد

Facet

صورت کوچک، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی، تراش،شکل، منظر، بند، مفصل

Facetious

شوخ، لوس، اهل شوخی بیجا

Facile

آسان، به آسانی، به آسانی قابل اجرا، سهل الحصول

Factitious

ساختگی، مصنوعی، صوری،
غیرطبیعی،دروغی، وانمود کننده، بهانه کننده

Faith

ايمان، عقيده، وفاداري

Faithful

باوفا، صادق

Fallacious

غلط، سفسطہ آمیز

Falter

گیرکردن، لکنت زبان پیدا کردن، با شبهه وتردید سخن گفتن، تزلزل یا لغزش پیداکردن

Famine

قحطي، کمبود؛ گرسنگي

Fastidious

سخت گیر، باریک بین، مشکل پسند، بیزار

Fatal

کشنده، مهلک

Fatuous

احمق، بيشعور

Favor

التفات کردن به، مورد تأیید قرار دادن، جانبداري/طرفداري کردن از

Fear

ترس، وحشت

Feasible

شدني، عملي، امكان پذير، ميسر، ممكن، محتمل

Feat

شهکار

Featured

ترکیب، صورت، برجسته نشان دادن،

Feeble

ضعیف، ناتوان؛ ناچیز

Feign

بيماري، ديوانگي و غيره] تظاهر
كردن به، خود را به... زدن،
وانمود كردن(كه

Feint

وانمود، نمايش دروغي، تظاهر، خدعه، فريب، (نظامي)حمله خدعه آميز، وانمود كردن

Felicitous

به موقع، بجا، درخور، به هنگام، شایسته، مناسب،سعادت

Felon

بزهکار، گناهکار، جاني، جنایت کار

Feminine

صفت] زنانه، (مربوط به) زنان؛ ظریف و لطیف؛ [اسم] (دستور زبان) مؤنث، صورت یا صیغه ي مؤنث

Ferment

ترش شدن، مخمرشدن، ور آمدن، (مجازا) برانگیزاندن، تهییج کردن، ماده مایه، جوش، خروش، اضطراب،آشوب

Fertile

باروور،حاصاخیز

Fervid

سوزان، مشتاق

Fetish

طلسم، اشیا یاموجوداتی که به عقیده اقوام وحشی دارای روح بوده و مورد پرستش قرارمیگرفتند، بت، صنم، خرافات

Fetter

بخو، پابند، زنجیر، (مجازا) قید، مانع، مقید کردن، درزیر غل وزنجیر آوردن

Fiasco

شکست مفتضحانه، ناکامي، بطري شراب

Fiat

حکم، امر، اجازه، رخصت، حکمی، امری

Fiction

داستان، قصه؛ خيال، تخيلی؛ دروغ؛ حرف بي اساس؛ وهم

Fierce

حيوان وحشي، درنده؛ [نگاه، لحن و غيره] خشن، عصباني، خشمگين، غضب آلوده؛ [باد] تند، سخت؛ [fiercely] به شدت، شديداً

Figure out

به حساب .....

Filibuster

کسیکه قانون را به تاخیر می اندازد

Filler

بتونه، مایه استحکام پر کننده

Final

نهايي، پاياني، آخرين، [تصميم، حكم، جواب] آخر؛ نهايي،قطعي

Finance

اسم] امور مالي؛ [فعل] هزينه (
چيزي را) پرداخت كردن، بودجه
ي (چيزي را) تأمين كردن

Finite

محدود ، معین ، پایان پذیر

Flabbergasted

مبهوت کردن، گیج کردن

Flagrant

آشکار، برملا، انگشت نما، رسوا، وقیح، زشت

Flamboyant

شعله دار، زرق وبرق دار، وابسته به مکتب معماری گوتیگ، شعله مانند

Flaw

عیب، نقص، اشتباہ

Flay

پوست کندن از، سخت انتقاد کردن

Fledge

پر درآوردن، پروازگر شدن، به بلوغ رسیدن

Fledgling

جوجه تازه پر وبال درآورده، نوچه

Flee

فرار کردن، گریختن؛ محو شدن،
نابود شدن

Flexible

شخص] انعطاف پذیر، قابل انعطاف، قابل تغییر؛ [سیم، شاخه و غیره] خم شو، خم شدني، نرم

Flint

سنگ چخماق، آتش‌زنه

Flourish

تزئینات نگارشی ، جلوه ، رشد

کردن ، پیشرفت کردن ، زینت
کاری کردن ، شکفتن ،برومند شدن
،اباد شدن،گل کردن

Flourishing

پررونق، موفق، شکوفا

Flout

دست انداختن، استهزا کردن، اهانت یا بي احترامی کردن، مسخره، توهین

Fluctuate

نوسان داشتن، روی امواج بالا وپایین رفتن، ثابت نبودن، موج زدن، بی ثبات بودن، بالا و پایین رفتن، نوسان کردن

Fluctuated

بی ثبات، نواسان کردن، تغییر مداوم

Fluffy

نرم

Flush

به طور ناگهانی غضبناک شدن،آب را با فشار ریختن،سیفون توالت

Foist

جا زدن، چیزی را بجای دیگری جا زدن، جیب بری کردن، بقالب زدن چیز تقلبی

Foment

برانگیختن، پروردن، تحریک کردن

Forbid

قدغن کردن، ممنوع کردن، اجازه ندادن

Forfeit

از دست دادن ، ترک کردن

Forgo

چشم پوشیدن از ، صرف نظر
کردن از ، رها کردن

Formidable

ترسناک ، دشوار

Forthcoming

نزدیک، آینده

Forthwith

انا، فورا، بیدرنگ

Fortuitous

اتفاقی، شانسی

Fortunate

خوشبخت، سعادتمند، خوش شانس؛
موفق؛ مساعد

Found

تاسیس کردن ، بنا کردن

Fracas

قیل وقال، مزاحمت، زد وخورد، بلوا

Fragile

چيزي و غيره] شكستني، شكننده، نازك، ظريف؛ متزلزل، بي ثبات

Fragment

تکه،خرده،قطعات متلاشی

Frail

نازک، سست، نحیف، شکننده، زودگذر، سست در برابروسوسه شیطانی، گول خور، بی مایه

Frank

صريح، روشن، رك و راست، رك، بي رودرواسي، صادقانه، بي شيله پيله

Fraught

پر، مملو، دارا، همراه، ملازم، بار شده ، بار، کرایه، بار کردن

Fray

ترساندن، هراساندن، نبرد، جنگ، پیکار، مبارزه، رقابت، دعوا، نزاع، جر و بحث، مشاجره

Freebooter

غارت گر

Frenetic

دیوانه، شوریده، بی امان، عنان گسیخته

Frenzy

دیوانه کردن، شوریده کردن، آشفتن، دیوانگي
آنی، شوریدگی، هیجان

Frequent

فراوان زياد، متعدد، مكرر، بيشتر، پي در پي؛ هميشگي، متداول

Frequently

خيلي اوقات، بارها

Freshly

اخیرا ، به تازگی

Fretful

اخمو، ناراحت، جوشي

Frigid

هوا]بسیار سرد

Fringe

حاشیه ، سجاف ، کناره ، حاشیه دار کردن ، ریشه گذاشتنبه ، چتر زلف ، چین ، لبه

Frock

رو لباسی، لباس زنانه

Frugal

صرفه جو، مقتصد، با صرفه، اندک، میانه رو، ساده

Fruitless

بي ميوه، بي ثمر

Frustrate

خنثي كردن، هيچ كردن، باطل كردن، ناامید كردن، فكركسی را خراب كردن، فاسدشدن

Fugitive

فراري، متواري، اواره؛ پناهنده

Fulfill

انجام دادن، اجرا کردن

Fulsome

فراوان، مفصل، فربه، شهوانی، تهوع اور، زننده، اغراق آمیز، غلیظ، زیاد، زشت، پلید

Function

نقش، وظیفه، عملکرد

Fundamental

اساسی ، اصولی ، بنیادی

Funded

ذخیره سرمایه، پشتوانه، دارائي

Funds

وجوه

Furnace

کوره، تنور، گرم کردن،
مشتعل کردن

Furthermore

گذشته از این، علاوه بر این

Furtive

دزدكي، زير جلي، پنهان، نهاني، مخفي، رمزي

Futility

کار بیهوده، حرف پوچ، بی فایدگی، باطل بودن، کار عبث

Gain

بدست آوردن، سود بردن، منفعت کردن

Gallant

دلیر،شباع، دلیرانه، شجاعانه

Galvanize

با برق آب طلا یا نقره دادن به، آب فلزی دادن، آبکاری فلزی کردن

Gamut

هنگام، گام، حدود، حیطه، وسعت، رسایی

Gape

خمیازه

Garbled

آشفته، درهم

Garret

برج دیده بانی ، اطاق زیر شیروانی

Garrulous

پر حرف

Gaslight houses

روشن ساختن خانه ها

Gather

جمع آوري كردن، گرد آوري كردن، متمركز كردن

Gaudy

زرق وبرق دار، نمایش دار، پر زرق و برق، جلف، لوس، روزشادی

Gauge

درجه، اندازه،پیمانه

Gaunt

لاغر، نحیف، بدقیافه، زننده، بی ثمر،
لاغرکردن، زننده ساختن، ویران کردن

Gear

چرخ دنده، دنده، اسباب

Geared

ادوات، افزار، اماده کار کردن

Generate

به دست آوردن، کسب کردن تولید کردن، به وجود اوردن، ایجاد کردن

Genocide

کشتار دسته جمعی، قتل عام

Genre

نوع، قسم، جور، طبقه، دسته، راسته، جنس، طرز، طریقه

Germane

وابسته، مربوط، منتسب، خویش و قوم

Germinate

جوانه زدن

Gesticulate

با سر و دست اشاره کردن، ضمن صحبت اشارات سر و دستبکار بردن، باژست فهماندن

Get ahead

جلو افتادن، پیش رفتن

Gigantic

عظیم ، بسیار زیاد

Gilts

زراندود، طلايي

Gist

جان کلام، ملخص، لب کلام، نکته مهم، مطلب عمده، مراد

Glance

نـگاه،نـگاه اجمالـي، نـگاه گذرا؛ نظري انداختن، نـگاه سريعي كردن/ انداختن

Gleam

نور ضعیف، کورسو، پرتو، شعاع
نور، درخشش، برق

Glean

خوشه چینی کردن، این سو آن سو جمع کردن

Glib

روان، سلیس، چرب زبان، زبان دار، لیز، لاقید

Glimpse

نگاه، اجمالي؛ نگاه گذرا

Gloomy

تیره، تیره و تار، تاریك، کم نور[هوا] ابري، گرفته

Go through

مرورکردن، بحث کردن

Gradually

بتدريج، كم كم

Grateful

سپاسگزار، متشکر، ممنون؛
خوشحال، خرسند

Gratifying

خوشحال کننده، مسرت بخش، ارضا کننده، رضایت بخش، مطلوب، خوشایند

Gratuity

پاداش، انعام، التفات، سپاسگزاری، رایگانی

Greeting

سلام، درود

Gregarious

گروده دوست، جمعیت دوست، گروه جو، گروهی، اجتماعی دسته ای، گلهای، (گیاه شناسی) خوشه خوشه

Grid

شبکه،توری،نرده،حصار

Grimace

ادا و اصول، شکلک، دهن کجی، نگاه ریایی، تظاهر

Grotesque

غریب و عجیب، بی تناسب، مضحک، تناقض دار

Guide

راهنما، بلد؛ الگو؛ راهنمایی/ هدایت کردن

Guise

ظاهر، ماسک، تغییر قیافه، لباس مبدل

Gullible

گول خور

Gusto

ذوق، درک، احساس، مزه، طعم، لذت

Habitat

محل سکونت، مسکن طبیعی، بوم، جای اصلی

Halcyon

مرغ افسانه ای که دریا را آرام می‌کند ، ایام خوب گذشته، روز آرام

Halt

متوقف کردن

Handle

از عهدهي(چيزي) برآمدن، كنترل كردن، اداره كردن

Haphazardly

با بي نظمي، در هم بر هم، به طور تصادفي

Hapless

بیچارہ

Harass

بستوه اوردن، عاجز كردن، اذيت كردن، (نظامي) حملات پيدرپي كردن، خسته كردن

Harbinger

پیشرو، منادي، جلودار، قاصد

Harbor

پناه دادن

Hardship

سختي، مشقت، گرفتاري، مشكلات، تنگدستي، عسرت

Harmful

خطرناک ، مضر

Harmony

هماهنگي، سازگاري، توافق؛

(موسيقي) هارموني؛

Harridan

پیرزن، فاحشه از کار افتاده،

عفریت

Harsh

سطح، پارچه] خشن، زبر، زمخت؛ [مزه] تلخ؛ [صدا، صداي مرد]
خشن، زمخت، نخراشيده، كلفت؛ [صداي زن، صداي پرنده] زير، نازك؛
[شخص] جدي، خشن، بي رحم؛ [كلمات و لحن] تند، خشن [قضاوت]
خشن، بي رحمانه؛ سخت شديد

Harvest

برداشت کردن، درو کردن، جمع کردن

Hasten

شتاياندن، شتافتن

Hasty

عجول، ناشکیبا؛ عجولانه، شتابزده

Haven

بندرگاه، لنگرگاه، (م.ج.) پناهگاه، جای امن

Havoc

خرابی، غارت، ویران کردن

Hazardous

خطرناک

Hazy

مه آلوده؛ غبار آلوده؛ نامشخص، مبهم؛ مردد

Heed

گوش دادن به، توجه کردن به، اعتنا کردن به؛ توجه، اعتنا

Heighten

افزایش دادن ، زیاد کردن

Heinous

زشت، شنیع، شریر، ظالم، فجیح، تاثر آور

Heir

وارث (مرد) ، میراث بر

Hence

از این جهت از اینرو

Herdsman

چوپان

Heresy

کفر، ارتداد، الحاد، بدعتکاری، فرقه، مسلک خاص

Heritage

میراث

Hero

قهرمان ، پهلوان

Hesitate

مدد بودن، تردید کردن، دودل بودن، شك كردن؛ درنگ كردن، مكث كردن

Heterogeneous

ناجور، ناهمگن، غیر متجانس، متباین

Heyday

شگفتا ، عجب ، به به ، اوج خوش بختی

Highlight

تأکید کردن بر، برجسته کردن،[نوشته] با ماژیك مشخص کردن

Hinder

مانع شدن، جلوي... را گرفتن، سد راه شدن، مزاحم شدن؛ مختل كردن

Hirsute

پرمو، مویی، پشمالو

Histrionics

نمایش، اجرا نمایش، ظاهرسازي، صحنه سازي

Hoard

اندوخته، ذخیره، احتکار، ذخیره کردن
،احتکارکردن، انباشتن، گنج

Hoax

شوخی فریب آمیز، گول زدن، دست انداختن

Hollow

پوک، تهی، پوچ

Homicide

قتل، جنايت، آدم كشي؛ قاتل، آدمكش

Homogeneous

مقاربت کننده باهم جنس خود، متوافق، هم جنس، یکجور، مشابه

Horrid

وحشتناك، ترسناك، هولناك؛ بد،
افتضاح

Horticulture

باغبانی علمی، علم رویانیدن گیاه‌ها

Hostile

ناسازگار، خشن، عصبانی، عداوت، عملیات خصمانه

However

هرچند اگرچه

Hue

تصویر ، رنگ

Hum

زمزمه کردن

Humid

هوا، آب و هوا] مرطوب، شرجي

Humility

فروتنی، افتادگی، تواضع، حقارت، تحقیر

Hurdle

مانع

Hut

کلبه، کاشانه، آلونک

Hyperbole

مبالغه، اغراق، گزاف گویی

Hypothetical

فرضی، برانگاشتی

Iconoclast

بت شکن

Ideal

مطلوب، دلخواه، ایده آل

Identify

شناختن، تشخیص دادن

Idle

صفت]بيكار، عاطل و با طل، تنبل؛ بي فايده، [ساعات كار] بيكاري؛ [ترس و شايعه] بي اساس؛ [فعل] بيكار/ ول گشتن، به بطالت گذراندن

Idol

بت، صنم؛ مجوب

Idyllic

چکامه ای ، قصیده ای ، تشریحی،روستایی

Ignite

آتش گرفتن یا زدن، محترق کردن یا شدن، مشتعل کردن یا شدن، جرقه زدن، روشن کردن؛[علاقه، خشم و غیره] برانگیختن، ایجاد کردن

Ignominious

رسوا، مفتضح، موجب رسوایی، ننگ آور

Ignore

نادیده گرفتن، توجه نکردن به، اعتنا نکردن به، محل نگذاشتن به

Ilk

تیره، خانواده، نوع، جور، گونه، دسته، طبقه

Illegal

غیر قانونی، بر خلاف قانون؛
نامشروع، غیر مجاز

Illiteracy

بی‌سوادی

Illustrate

روشن ساختن، توضیح دادن؛ نشان دادن؛ با مثال / تصویر توضیح دادن؛ [کتاب] مصور کردن

Illustration

تصوير ، سرح

Imbibe

نوشیدن، اشباع کردن، جذب کردن، خیساندن، تحلیل بردن، فرو بردن، در کشیدن

Immense

بی اندازه ، گزاف ، بیکران ، پهناور ، وسیع ، کلان ، بسیارخوب ، ممتاز ، عالی

Imminent

قريب الوقوع، حتمي

Impair

خراب کردن اسیب زدن

Impartial

بیطرف ، بیغرض ، راست بین ،
عادل ، منصفانه

Impeccable

بی عیب و نقص

Impede

بازداشتن، مانع شدن، ممانعت کردن

Impenetrable

غير قابل نفوذ

Imperative

امری، دستوری، حتمی، الزام آور، ضروری

Imperceptible

دیده نشدنی، غیر قابل مشاهده، جزئی، غیر محسوس،تدریجی، نفهمیدنی، درک نکردنی

Imperfect

ناقص، ناتمام

Imperturbable

تزلزل ناپذیر، آرام، خونسرد، ساکت

Impetuous

بی پروا، تند و شدید

Impetus

نیروی جنبش، عزم، انگیزه

Impious

ناپرهیزکار، بی دین، خدا نشناس، کافر، بد کیش

Implacable

سنگدل، کینه توز

Implement

انجام، اجرا، انجام دادن

Implementation

اجرا ، انجام ، پیاده سازي

Implications

اشارہ، دلالت، مفہوم،استنباط

Implore

درخواست کردن از، عجز و لابه کردن به، التماس کردن به، استغاثه کردن از

Importune

مصرانه خواستن، اصرار کردن به، عاجز کردن، سماجت کردن، ابرام کردن، مصرانه

Impoverish

بی قوت کرون ، فقیر کردن

Impresario

مدير اماكن تفريحي و نمايشي، مدير اپرا، مدير ياراهنماي اپرا و كنسرت

Impressive

تحسین برانگیز

Impromptu

بالبداهه، بداهتا، بی مطالعه، تصنیف، کاری که بیمطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند، بالبداهه حرف زدن

Improperly

به طرزي ناشايست، به طرزي نامناسب

Imprudent

بی احتیاط، بی تدبیر

Impulsively

بی اراده ، بی دلیل

Impunity

خشودگي، معافيت از مجازات، معافيت از زيان

In practice

در عمل

Inaccessible

دور از دسترس ، خارج از دسترس

Inactive

غیرفعال ، بی تحرک

Inadvertently

با بی دقتی ، سهل انگاری

Inane

تهي، بي مغز، پوچ، چرند، فضاي نامحدود، احمق

Inanimate

روح دادن، انگیختن، بیجان، غیر ذیروح

Inasmuch as

از انجا که

Inaugurate

گشودن، افتتاح کردن،دایر کردن

Inauspicious

سوم

Inchoate

آغاز کردن، بنیاد نهادن، تازه بوجود آمده، نیمه تمام

Incidence

برخورد، تلاقي، انتشار، شيوع

Incipient

نخستین، بدوی، اولیه، مرحله ابتدایی

Incisive

برنده، قاطع، دندان پیشین، ثنایا، تیز، نافذ

Inclement

شديد، بي اعتدال

Inclination

نهاد ، سیرت ، طبیعت ، تمایل ، شیب ، انحراف

Incoherent

متناقض، بی ربط

Incongruity

ناسازگاری

Incongruous

نامتجانس

Incontrovertible

غیر قابل بحث، بدون مناقشه، بی چونو چرا، بدون مباحثه، مسلم

Incorporated

شرکت ثبت شده

Incorporates

یکي کردن، بهم پیوستن، متحد کردن، ثبت کردن

Incredulous

دیر باور

Increments

افزایش، ترقي ، سود، توسعه

Incumbent

متصدی، ناگزیر، لازم

Indeed

واقعاً، جداً،به راستي

Indemnify

تاوان دادن، غرامت دادن

Indicate

نشان دادن، اشاره کردن

Indict

علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن، اعلام جرم کردن، متهم کردن، تعقیب قانونی کردن

Indifference

بی علاقگی، بی توجهی، بی اعتنایی، بی تفاوتی

Indigenous

بومی، طبیعی، ذاتی، مکنون، فطری

Indigent

تهیدست، تهي، خالي، تنگدست

Indiscriminate

ناشی از عدم تبعیض، خالی از تبعیض، یکسره

Indispensable

واجب ، حتمی ، چاره نا پذیر ، ضروری ، ناگزیر ، صرف نظر نکردنی ، لازم الاجرا

Individuals

اشخاص، افراد

Indoctrinate

آموختن، تلقین کردن، آغشتن، اشباع کردن، تعالیم مذهبی یا حزبی را آموختن به

Indolent

سست، تنبل

Inebriated

مست

Ineffectual

بيهوده، بي نتيجه، بي اثر، غير موثر، بيفايده

Inert

نا كار، فاقد نيروي جنبش، بيروح، بيجان، ساكن، راكد

Inevitable

ناچار، ناگزیر، اجتناب ناپذیر، چاره ناپذیر،غیر قابل امتناع، حتما، حتمی الوقوع، بدیهی

Inexorable

نرم نشدني، سخت، سنگدل، بي شفقت، تسليم نشدنی

Infallible

لغزش ناپذیر، مصون از خطا، منزه از گناه

Infamous

رسوا، بد نام، مفتضح، پست، نفرت انگیز شنیع، رسوای یاور، ننگین، بدنام

Infancy

آغاز راه، ابتداي كار، دوران آغازين

Infer

استنباط کردن، استنتاج کردن

Inflammable

آتش‌گیر، شعله‌ور، التهاب‌پذیر

Influence

تاثیر داشتن ، اثر گذاشتن بر

Infraction

نقش، تخلف، شکستن

Infrastructure

پیدایش ، شالوده ، سازمان ، زیر سازی ، زیربنا

Infrequently

به ندرت ، گهگاه

Ingenious

مبتکر، خلاق، باهوش؛ استادانه، مبتکرانه، ماهرانه

Ingratiate

خود شیرینی کردن، مورد لطف و عنایت قرار دادن، طرف توجه قرار دادن، ارضا کردن، داخل کردن

Ingredients

عناصر ، تركيبات

Inhabit

ساكن شدن/ بودن در، زندگي

كردن، اقامت داشتن در، محل زندگي بودن

Inherent

ذاتی، اصلی، چسبندہ

Inhibition

بازداری، جلوگیری از بروز احساسات

Iniquity

بی انصافی، شرارت

Initially

در ابتدا، اصلا

Initiate

ابتکار کردن، وارد کردن، تازه وارد کردن، آغاز کردن، بنیاد نهادن، نخستین قدم را برداشتن

Innate

درون زاد، ذاتی، فطری، جبلی، مادرزاد، طبیعی، لاینفک، اصلی، داخلی، درونی، چسبنده، غریزی

Innocuous

بی ضرر

Innovative

ابتكاري، مبتكرانه، ابتداعي، نو

Inordinate

بی اندازہ، بیش از حد، مفرط، غیر معتدل

Insatiable

سیر نشدنی

Inscribe

حک کردن، نوشتن، حجاری روی ستون‌ها

Insidious

پراز توطئه، موذی، دسیسه آمیز، خائنانه

Insight

بينش ؛ بصيرت

Insignificant

بي اهميت، ناچيز، بي ارزش

Insist

پافشاري كردن، اصرار كردن/
داشتن؛ تأكيد كردن

Instalment

قسط ، بخش

Instantaneous

انی

Instantly

در یک لحظه ، فورا

Instil

چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القا کردن ، کم کم فهماندن

Integral

درست، صحیح، بی کسر، کامل، تمام، انتگرال

Integral part

جزء لاينفك

Integrate

تمام کردن، درست کردن،توام کردن

Integrity

يڪپارچگي،ڪمال،بي عيبي

Intensify

تشدید کردن ، افزایش دادن

Intensive

شدید،متمرکز، مفرط

Intentionally

عمداً، از قصد، تعمداً

Interaction

عمل متقابل

Interject

در میان آوردن، بطور معترضه گفتن، در میان انداختن، در میان آمدن، مداخله کردن

Interloper

کسی که در کار دیگران مداخله می‌کند و ایشان را از سود بردن باز می‌دارد،مزاحم

Interminable

پایان ناپذیر، تمام نشدنی، بسیار دراز

Internecine

کشتار یکدیگر، کشتار متقابل، قاتل

Interpret

تفسیر کردن ، معنی کردن

Interrelationship

رابطه متقابل

Interrogate

استنطاق کردن، تحقیق کردن، باز جویی کردن

Intersperse

پراگنده کردن

Intervene

در میان آمدن، مداخله کردن

Intimidate

ترساندن، مرعوب کردن، تشر زدن به، نهیب زدن به

Intolerable

غير قابل تحمل

Intrepid

با جرات، دلير، شجاع، بي باک، بي ترس، مته
ور

Intricate

پیچیده ، ظریف

Intrigue

شیفته شدن

Intrinsic

ذاتی، اصلی، باطنی، طبیعی، ذهنی، روحی، حقیقی، مرتب، شایستہ

Introspective

معاینه کننده درون خود، خویشتن نگر، ناشی از خویشتن نگری یا معاینه نفس

Intrusive

مزاحم ، مختل کننده

Inundate

زیر آب بردن، غرق کردن، زیر سیل بردن، غرقه کردن

Inundate

سیل زده کردن، از آب پوشانیدن، زیر سیل پوشاندن، اشباع کردن

Invader

تاخت و تازگر، مهاجم، حمله کننده

Invalidate

ناتوان کردن، علیل کردن، باطل کردن

Invective

پرخاش، سخن حمله آمیز، طعن، ناسزا گویی

Inveigh

سخن سخت گفتن، با سخن حمله کردن

Investigation

بررسی ، رسیدگی

Inveterate

دیرنه، ریشه کرده، معتاد، سر سخت، کینه آمیز

Inviolable

مصون، مقدس، غصب نکردنی

Invoice

فاكتور

Involuntarily

به طور غيرارادي، بي اختيار، غير عمدي

Involve

دربرگرفتن ، گرفتار کردن

Involves

درگیر شدن، گرفتار شدن

Irascible

زود خشم، اتشی مزاج، زود غضب، تند طبع، سودایی

Irate

خشمگین، خشمناک

Irrational

غیر عقلانی، نامعقول، غیر منطقی، بی معنی

Irrelevant

نا مربوط، بی ربط

Irrespective

صرفنظر از

Irrigation

آبیاری

Isolated

جدا شده (از بقیه)، مجزا، جداجدا

Issue

موضوع،صادر شدن،بیرون امدن

Itinerant

سیار، دورہ گرد

Ivory

عاج، دندان فیل

Jagged

دندانه دار ، دندانه دندانه، مضرس، ناهموار؛ تیز

Jaunty

خود نما، خود ساز، جلف، مغرور، گستاخ، لاقید، زرنگ

Jealous

حسود

Jeopardize

به خطر انداختن

Jest

اسم] شوخي، مزاح؛ مضحکه، مایه
ي خنده؛ [فعل] شوخي/ مزاح
کردن، مسخره کردن، دست انداختن

Jettison

بدریا ریزی کالای کشتی، (مجازا) از شر چیزی راحت شدن، بیرون افکندن

Jocose

شوخ، بذله گو، خنده دار

Jolly

سرخوش، شاد، شنگول، بانشاط

Jostle

تنه، هل، تکان، تنه زدن

Journalist

روزنامه نگار

Jubilant

شادمان هل هله کننده، فرخنده، فیروز

Jurisdiction

حوزه قضايي، قلمرو قدرت

Justice

عدلت، انصاف

Juvenile

اسم] نوجوانف كودك؛ [صفت]

(مربوط به) نوجوان/ نوجوانان؛ بچگانه

Keen

تیز

Keg

بشکه (کوچک)، چلیک (کوچک)

Kernel

هسته ؛ تخم

Kneel

زانو زدن، به زانو افتادن

Labyrinth

شکنج، لابیرنت، دخمه پرپیچ وخم، ماز، پلکان مارپیچ، (مجازا) پیچیدگی، چیز بغرنج

Laceration

دریدگي، پارگي

Lack

كمبود ، فقدان

Lackluster

بی نور، تاریک، بدون زرق وبرق، تار وبی برق

Laconic

کم حرف، مختصر گو، کوتاه، موجز

Laden

مملو،بارگیری شده،سنگین

Lagoon

تالاب، مرداب

Lampoon

هجو، کنایه، هجو کردن

Landlord

موجر، مالك

Landmark

نشان اختصاصی، نقطه تحول تاریخ، واقعه برجسته، راهنما

Largess

بخشش، دهش، انعام، سخاوت، آزادگی، مساعدت، وسعت نظر، گشاده دستی، بخشیدگی

Lassitude

سستی، سستی تب، تب سبک، رخوت، خماری، بی میلی

Lasting

ماندگار

Latent

پنهان، ناپیدا، پوشیده، درحال کمون، مکنون، راکد، نهفته

Later on

بعدها، از این پس

Laudable

ستودني، ستوده، قابل ستايش

Launch

انداختن، پرت کردن،شروع کردن

Lava

گدازه، مواد آتشفشانی

Lax

لخت، سست، شل، سهل انگار، اهمال کار، لینت مزاج، شل کردن، ول کردن، رها کردن

Leap

جست، پرس، خیر

Lecture

اسم] درس، كنفرانس، سخنراني،
نطق؛ [فعل] سخنراني كردن،
سرزنش كردن

Legend

افسانه، اسطوره، قصه؛ (ادبيات)

افسانه ها، قصه ها؛ (روي سكه، مدال) نوشته، شرح

Legerdemain

تردستی، حقه بازی، حیله، شعبده

Legible

نوشته] خواناء قابل خواندن، روشن

Legion

لژیون، سپاه رومی، هنگ، گروه

Legislate

قانون وضع کردن، قانون وضع شدن

Legislation

وضع قانون

Legitimacy

درستی ، برحق بودن ، حقانیت ، قانونی بودن

Legitimate

منطقی ، قانونی

Lengthened

طولاني كردن، تطويل

Lessen

تقلیل یافتن(دادن)،کاستن

Lethal

وابسته به مرگ کشنده، مهلک، مرگ آور

Lethargic

بی حال، سست

Leverage

وسیله نفوذ،نیرو ، قدرت،نسبت بدهي به دارايي

Levity

سبک، سبک سری، رفتار سبک، لوسی،جلف

Lexical

کلمه ای ، حرفی ، لغوی ، وابسته به فرهنگ لغات ، وابسته به فرهنگ نویسی ، واژه ای

Lexicographer

لغت نویس

Libel

افترا، تهمت، توهین، هجو، افترا زدن

Limber

انعطاف پذیر ، نرم

Linger

فس فس کردن، معطل کردن؛ اين پا و ان پا کردن، ماندن؛ باقي ماندن؛ (چيزي را) کش دادن

Lipread

لب‌خوانی

Liquidation

تسویه، از بین رفتن، واریز حساب، نابودی

Liquidity

نقدينگي، قابليت تبديل به پول،

Lithe

نرم، خم شو، لاغر اندام

Litigation

دعواي قضايي،دادخواهي

Livid

سربی رنگ، کبود، کبود شده، کوفته، خاکستری رنگ

Loath

بي ميل، بيزار، متنفر

Loathe

نفرت داشتن از، بیزار بودن، بد دانستن، منزجر بودن،بیزار کردن، سبب بیزاری شدن

Log

کنده، قطعه‌ای از درخت

Logical

منطقي؛ معقول؛ معتدل

Longevity

طول عمر، درازی عمر، دیرپایی، دراز عمری

Lopsided

یک وری ، متمایل بیک طرف ،
بی قرینه ، کج ، غیر متعادل

Lottery

بخت ازمايي، قرعه كشي، لاتاري

Loyalty

وفاداري

Lubricate

دستگاه] روغن كاري كردن، روغن زدن، گريس كاري كردن

Lucrative

سودمند، پرمنفعت، نافع، موفق

Ludicrous

خنده‌آور، مضحک، مزخرف

Lugubrious

محزون (بطور اغراق آمیز یا مضحک)،
اندوهگین، غم انگیز، حزن انگیز، تعزیت آمیز

Lunar

قمری، ماهی

Lunatic

اسم] دیوانه؛ [صفت] جنوب آمیز؛

احمقانه

Lurid

رنگ پریده، ترسناک، تیره، مستهجن، بطورترسناک یاغم انگیز، موحش، شعله تیره، شعله دودنما، رنگ زرد مایل به قرمز، کم رنگ وپریده، زننده

Lush

پر آب، آبدار، شاداب، پرپشت، با شکوه، مست کردن،مشروبخوار، الکلی

Luxuriant

وافر، انبوه، مجلل

Machiavellian

وابسته به عقاید سیاسی ‘ ماکیاولی’

Magnanimous

بزرگ طبع،بزرگوار،عالی فطرت،آقا منش،نظر بلندانه

Magnify

بزرگ کردن، درشت کردن، درشت نشان دادن، بزرگ جلوه دادن؛ [magnifying glass] ذره بین

Magnitude

بزرگی ، وسعت

Maim

کسی را معیوب کردن، معیوب شدن، اختلال یا ازکارافتادگی عضوی، صدمه، جرج، ضرب و جرح، نقص عضو، چلاق کردن

Mainstream

مسير اصلي

Maintain

حمایت کردن از

Majestic

با عظمت، با شکوه، شکوهمند، شاهانه

Majority

اکثریت، بخش عظیم، قسمت عمده

Maladjusted

ناسازگار، بی توافق، دژسازگار، کژ سازگار،پریشان

Malady

ناخوشي، فاسد شدگي، بيماري، مرض

Malevolent

بدخواه، بدنهاد، درمورد ستاره بخت، نحس

Malign

بدخیم، بدنهاد، بدخواهی کردن، بدنام کردن

Malignant

بدطینت، خطرناک، زیان آور، صدمه رسان، کینه جو،بدخواه، متمرد، سرکش، (پزشکي)بدخیم

Malleable

چکش خور، نرم وقابل انعطاف

Malnutrition

سو تغذیه، تغذیه ناقص، نرسیدن مواد غذایي

Mammoth

ماموت، فیل بزرگ دوره ماقبل تاریخ

Mandate

وکالت نامہ، قیمومت، حکم، فرمان، تعہد، اختیار

Mandates

حکم، فرمان، وکالت نامہ

Manifest

بازنمود کردن، بارز، اشکار، اشکار ساختن، معلوم کردن، فاش کردن، اشاره، خبر، اعلامیه، بیانیه، نامه

Manifold

چند تا، چند برابر، بسیار، زیاد، متعدد، گوناگونی، متنوع کردن، چند برابرکردن

Manipulate

ماهرانه به کار بردن، خوب به کار بردن، درست استفاده کردن از؛ دستکاري کردن، دخل و تصرف کردن در، دست بردن

Marches

پیادەڕوی

Mark-up

افزایش قیمت (نرخ فروش)

Maroon

درجزیره دورافتاده یاجاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن، معطل

Martinet

آدم با انضباط وسخت گیر، سخت گیری وانضباط
خشک، منجنیق سنگ انداز

Marvel

اعجاز، شگفتي، مايه ي شگفتي

Marvellous

جیرت آور، عجیب، جالب

Masculine

مردانه، مثل مردها؛ [دستور زبان]

مذکر

Massive

بزرگ، عظیم، سنگین، حجیم

Masticate

چاوش کردن، جویدن، نرم کردن، خمیر کردن، بزاقی کردن

Materialism

مادیت، ماده گرایی، ماده پرستی

Matrimony

ازدواج، زندگي زناشويي، نكاح؛

مراسم ازدواج

Matron

زن خانه دار، کدبانو، بانو، زن شوهردار، مدیره، سرپرستار

Mature

رسیده، پخته، جا افتاده؛ بالغ؛ عاقل، معقول؛ سنجیده، حساب شده

Maudlin

اسم خاص مونث، مریم مجدلیه، ضعیفوخیلی احساساتی، سرمست

Maximum

اسم] حداکثر، بیشترین؛ [صفت]

حداکثر، بیشترین حد

Means

روش، طریقه، وسیله

Meant

میانه، متوسط

Meanwhile

درضمن، ضمناً

Measurable

قابل اندازه گیری

Mediocre

متوسط، معمولي، پيش پا افتاده

Megalomania

مرض بزرگ پنداری خویش، جنون انجام کارهای بزرگ

Menace

خطر، تهديد؛ مزاحم، مايه ي در دسر

Mendacious

دروغگو، کاذب

Menial

پست، نوکر مابانه، چاکر، نوکر، آدم پست

Mention

اشاره کردن ، ذکر کردن

Mentioned

نامبرده، مذکور

Mentor

ناصح، مربی، مرشد

Mercenary

سرباز مزدور، آدم اجیر، پولکی

Merchandise

تجارت

Mercury

جیوہ،سیماب

Merely

فقط ، صرفا ، محضا ، و بس ،

همین قدر

Merge

ادغام کردن یکی کردن ، ممزوج کردن ، ترکیب کردن ، فرورفتن ، مستهلک شدن ، غرق شدن

Merit

حُسن، مزیت؛ ارزش، شایستگی، استحقاق؛ امتیاز

Metamorphosis

تغییرشکل، دگرگونی، دگردیسی

Methodical

روش دار، منظم

Meticulous

باریک بین، خیلي دقیق، وسواسي، ترسو، کمرو

Microscope

میکروسکوپ

Mien

سیما، وضع، قیافه، ظاهر

Migrate

مهاجرت کردن، کوچ کردن

Milieu

محیط، اجتماع، قلمرو، دور وبر، اطراف

Militant

شبه نظامی، ستیزه‌جو، جنگ‌طلب

Mimesis

تقليد

Mindset

نگرش ؛ خاصیت

Miniature

اسم] مدل کوچك؛ [صفت] بسیار کوچك، ریز، مینیاتوري

Minimum

اسم]حداقل، کمترین حد

Minority

اقلیت

Minuscule

خیلی کم ، اندک

Miraculously

به طور معجزه آسا

Mirror

انعکاس دادن ، نشان دادن

Miserly

خسیس، ناخن خشک، کنس؛ خسیسانه؛ گدامنشانه؛ ناچیز، ناقابل، کم

Misfortune

بدشناسي، بداقبالي، بدبياري؛

مصيبت

Mitigate

سبك كردن،تخفيف دادن،تسكين دادن

Mobile culture

فرهنگ متحرک

Moderate

سرعت، مقدار و غیره] متوسط،
[قیمت] مناسب، متعادل، [استعداد
و غیره] معمولي، [آب و هوا]
متعادل

Modifications

تغيير، اصلاح

Modify

تغییر دادن، اصلاح کردن، تعدیل کردن

Molest

آزار رساندن به، اذیت کردن،
مزاحم(کسي) شدن

Mollify

فرو نشاندن، ارام کردن، نرم کردن، تسکین دادن، خواباندن

Monarch

پادشاه، شاه، سلطان؛ ملکه؛
فرمانروا

Monolithic

یک پارچه

Monotony

یکنواختی

Monument

مقبره ، بقعه ، بنای یاد بود ، بنای یادگاری ، لوحه تاریخی ، اثر تاریخی

Morality

اخلاقيات، اصول اخلاقي؛ پاي بند
اخلاقي؛ درستي، پاكي؛
پرهيزكاري؛ درست بودن

Moreover

بعلاوه، علاوه براین

Morgue

سردخانه (محل نگهداري اجساد)؛
(روزنامه) آرشيو

Moribund

درحال نزع، در سکرات موت، روبه مرگ

Morsel

لقمه، تکه؛ ذره، خرده، ریزه

Mortal

فاني، فناپذير؛ [زخم ، ضربه و غيره] كشنده، مهلك؛ [دشمن] خوني، كينه جو

Mortality

میرش، مرگ ومیر، متوفیات، بشریت

Mortgages

گرو، رهن، گروگذاشتن

Mortify

پست کردن، ریاضت دادن، کشتن، آزردن، رنجاندن

Most notably

بطور برجسته،قابل ملاحظه

Motion

حرکت ، جنبش ، اشاره کردن

Motivate

تحریک کردن، تهییج کردن، دارای انگیزه شده

Motivation

انگیزه، محرک، انگیزش

Mount

بالا رفتن از، صعود کردن از؛ [اسب، دوچرخه] سوار... شدن

Mourn

سوگواري کردن، عزاداري کردن، غصه/ غم خوردن، ماتم گرفتن

Multitude

فراواني، تعدد، گثرت، بسياري؛
جماعت، جمعيت انبوه

Mumble

من و من کردن، زیر لب گفتن

Mundane

این جهانی، دنیوی، خاکی

Municipal

شهري، (مربوط به) شهر يا شهرستان؛ (مربوط به) شهرداري

Munificent

بخشنده، کریم

Murky

تیره

Mutate

تغییر دادن

Mute

ساکن، آرام، بي صدا؛ لال، گنگ

Myriad

ده هزار، هزارها، بیشمار

Mysterious

اسرار امیز

Mythology

اسطوره شناسي؛ اساطير؛ افسانه

Nadir

نظیر السمت، حضیض، ذلت، سمت القدم

Naive

ساده و بی تکلف، بیریا، ساده، بی تجربه، خام

Narcotic

اسم] ماده ي مخدر، داروي مخدر؛
[صفت] (دارو، اثر) مخدر، ارام
بخش، رخوت زا

Narrate

روایت کردن ، نقل کردن

Narrow

باريك، محدود

Nascent

پیدایش یافته، درحال تولد

Nearby

نزديك، مجاور

Nebulous

مغشوش، درهم برهم، آشفته، مبهم، گنگ، نامشخص، نامعلوم، کدر، تیره، تار

Necessitated

ناگزیر ساختن،ایجاب کردن،

مجبور ساختن

Nefarious

شریر، زشت، نابکار، بدکار، شنیع، ناهنجار

Negative

پاسخ، نظر، نتیجه و غیره] منفي؛ (عکاسي) نگاتیو

Neglect

بي توجهي كردن به، نرسيدن به، مسامحه/ كوتاهي كردن در، غفلت كردن، قصور كردن

Negligible

ناچیز، جزئی، بی اهمیت، قابل فراموشی

Nepotism

خویش و قوم پرستی، انتصاب برادر زاده یا خواهر زاده و اقوام نزدیک به مشاغل مهم اداری

Nettle

گیاه شناسی : گزنه، انواع گزنه تیغی گزنده، بوسیله گزنه گزیده شدن، (مجازا) ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن،برانگیختن، رنجه داشتن

Neurotic

آدم عصبانی، دچار اختلال عصبی، عصبی، نژند

Neutral

بي طرف؛ خنثي

Neutralize

خنثی کردن، بطور شیمیایی خنثی کردن

Nevertheless

با این همه، با وجود این، با این حال

Newsreel

فیلم جاری اخبار روز

Next to

مجاور،

Nimble

چابک، چالاک، فرز؛ [ذهن] فعال،
تیز، تیز هوش

Nirvana

رستگاری در اثر از بین بردن خواسته ها و شهوات و ادغام روح در روح کل

No longer

غير طولاني (متضاد طولاني، طويل)

Noisome

مضر، زیانبخش، بدبو، کریه، نامطلوب

Nomadic

چادر نشین، وابسته به کوچ گری

Nominal

اندك، ناچيز، صوري، اسمي

Nominate

نامزد (مقامي) كردن؛ منصوب كردن؛ تعيين كردن، در نظر گرفتن

Nondescript

غیرقابل طبقه بندی، وصف ناپذیر، نامعین

Nonentity

چیز غیر موجود، جیز وهمی و خیالی، عدم

Normally

به طور عادي، معمولاً

Nostalgia

دلتنگی برای میهن، احساس غربت

Notably

قابل ملاحظه، بطور برجسته

Notice

توجه کردن ، فهمیدن

Notion

عقیده ، باور

Nourish

تغذیه کردن، غذا دادن به؛ تقویت کردن؛ پروراندن و پرورش دادن

Novel

اسم] رُمان، داستان بلند؛ [صفت]

تازه، جدید، نوین، نوظهور، عجیب

Novice

تازه کار،نوآموز،مبتدي

Nuance

فرق جزئي، اختلاف مختصر، نكات دقيق وظريف

Nullify

بی اثر کردن، لغو کردن

Numb

بي حس، كرخت/ كرخ، سر

Numerous

بي شمار، زياد، بسيار، متعدد

Nurture

پرورش، تربیت، تغذیه، غذا، بزرگ کردن (کودک)، بارآوردن بچه، پروردن

Nutritive

مغذی

Oath

سوگند، قسم

Obedient

مطیع، فرمانبردار، حرف شنو،
سربہ راہ

Obese

فربه، گوشتالو، چاق

Obesity

چاقي، فربهي

Objectives

هدف،منظور،قابل مشاهده، عيني

Objectivity

بطور خارجي، بطور مفعول

Obligation

وظیفه،تعهد، الزام

Oblige

مجبور کردن ، ملزم کردن

Obliterate

ستردن، محو کردن، زدودن، پاک کردن، معدوم کردن

Obloquy

بدگویی، ناسزاگویی، سرزنش، افترا

Obscure

تیره، تار، محو، مبهم، نامفهوم، گمنام، تیره کردن، تاریک کردن، مبهم کردن، گمنام کردن

Obsequious

چاپلوس، متملق، سبزی پاک کن، فرمانبردار

Observant

تیزبین، دقیق، هوشیار، مراقب، مواظب، مراعات کننده

Observe

مشاهده کردن ، متوجه شدن

Obsess

آزار كردن، ايجاد عقده روحي كردن

Obsolescence

کهنگي، منسوخي، متروکي، از رواج افتادگي

Obtain

بدست آوردن،احراز کردن

Obviate

مرتفع کردن، رفع کردن، رفع نیاز کردن

Obviously

آشکار ، مسلما

Occasionally

گاه به گاه، گاه و بی گاه، گاهی اوقات

Occult

از نظر پنهان کردن، مخفی کردن، پوشیده، نهانی، سری،رمزی، مکتوم، اسرار آمیز، مستتر کردن

Occupancy

اشغال، تصرف،تملك

Occupant

ساکن؛ مقیم؛ مستاجر؛ [وسیله نقلیه]
سرنشین، مسافر

Occupier

اشغال کننده، مالک

Occur

رخ دادن، اتفاق افتادن

Octogenarian

هشتاد ساله، وابسته به آدم ?? ساله

Odd

عجيب، غير عادي

Ominous

بدشگون، نامیمون، شوم، بدیمن

Omission

از قلم افتادگي، غفلت

Omit

حذف کردن، از قلم انداختن

Omnipotent

قادر مطلق، قادر متعال

Omnivorous

همه چیز خور، وابسته به جانوران همه چیز خور

Ongoing

در دست اقدام، جاري، فعلي

Opining

اظهار نظر کردم

Opponent

حریف، هماورد، رقیب، مخالف

Oppose

مخالفت کردن

Opposition

مخالفت ، مقاومت

Opprobrium

رسوایی، ننگ، خفت، زشتی، ناسزایی

Opt

با حرف اضافه for] انتخاب کردن؛ تصمیم گرفتن/ داشتن، درصدد بودن

Opulence

ثروت، توانگری، دارایی،فراوانی، وفور

Oral

شفاهي، گفتاري؛ دهاني، [مربوط به] دهان؛ [مربوط به] سخنوري

Ordinance

فرمان، حکم، امر،مقررات محلی

Originate

سرچشمه گرفتن – ناشی شدن، آغاز شدن یا کردن، موجب شدن

Orthography

درست نویسی ، املا ، املا صحیح

Ostensible

نمایان، ظاهر، قابل نمایش، صوری

Ostentatious

متظاهر، خودنما، خودفروش

Otherwise

وگرنه،والا، در غیر این صورت

Oust

برکنار کردن، دورکردن، اخراج کردن

Outcome

حاصل، نتیجہ، سرانجام

Outlandish

عجیب و غریب ، ناجور

Outlaw

ياغي، قانون شكن، تبهكار؛ حيوان چموش؛ غير قانوني علام كردن، ممنوع كردن

Outline

طرح کلي، رئوس مطالب،پيرامون

Outnumber

بیشتر بودن

Outset

آغاز، ابتدا

Overall

رویهم رفته، کلي، شامل همه چیز

Overcome

شکست دادن، غالب آمدن بر، پیروز شدن بر، فائق آمدن بر

Overlook

نادیده گرفتن

Overruns

تجاوز،سرتاسر جايي را گرفتن

Overseas

خارج از کشور

Oversee

سرپرستي، مباشرت، شرکشي
کردن

Oversight

اشتباه نظري،سهو،از نظر افتادن

Overt

فاش، آشکار، معلوم، واضح، نپوشیده، عمومی

Overtly

آشکارا، علناً

Pacify

آرام کردن، فرونشاندن، صلح برقرار کردن در، ارامش برقرار کردن در

Pall

پارچه ضخیم روی تابوت یا قبر، تابوت محتوی مرده،حائل، پرده، با پرده یا روپوش پوشاندن، بیزارشدن،بیذوق شدن، ضعیف شدن، ضعیف کردن

Paltry

آشغال، چیز آشغال و نا چیز، جزئی

Panacea

اکسیر، نوشدارو، علاج عام، اسقولوفندریون

Pandemonium

مرکز دوزخ، کاخ شیطان، دوزخ، غوغا

Pane

جام شیشه، قاب شیشه

Panic

ترس، وحشت، هراس؛ ترسیدن، وحشت کردن، هول کردن

Parable

تمثیل، حکایت تمثیلی، مَثَل ، داستان ساده و کوتاه
با معنی اخلاقی یا مذهبی

Paradox

آدم معمایی، جمع اضداد، وضع معماگونه، وضع نابه روال، تناقض گویی، تعارض

Paragon

معیار، مقیاس رفعت و خوبی، نمونه کامل، رقابت کردن،بعنوان نمونه بکار بردن، برتری یافتن

Parallel

مشابه ، موازی

Paramount

فائق، حاکم عالی مقام، برتر، بزرگتر، برترین

Pariah

منفور، از طبقه پست در هندوستان

Parole

اسم] آزادي مشروط (از زندان)، آزادي با قول شرف؛ [فعل] آزادي مشروط دادن به

Paroxysm

پزشكي : گهگيري، حمله ناگهاني مرض، تشنج

Parsimonious

صرفه جو

Partial

نا تمام، ناقص، جزيي، محدود، نسبي

Partially

تا حدي، نسبتاً، به طور ناقص

Particle

ذره ، خرده

Particular

به خصوص ، ویژه

Particularly

مخصوصاً، جزء به جزء

Partisan

تعصب آمیز، جانبدارانه

Partly

تاحدي، نسبتاً، تا يك اندازه

Pass

تصویب کردن، تأیید کردن، قبول کردن

Passé

از کار افتاده، پیرقدیمی، از مد افتاده، جماعت، دیروزینقدیمی، از مد افتاده، نارایج،گروه کثیر

Patent

حق امتياز ، حق ثبت اختراع

Pathetic

دارای احساسات شدید، رقت انگیز، تاثرآور، موثر،احساساتی، حزن آور، سوزناک

Patriotic

وطن پرست/ دوست؛ وطن پرستانه، ميهني، ميهن پرستانه

Patronage

حمایت ، پشتیبانی ، سرپرستی ، قیمومت

Pattern

نقش ، نمونه ، طرح

Paucity

عدد کم، معدود، اندک، قلت، کمي، کمیابي، ندرت

Pauper

فقیر، مسکین، تهیدست، گدا

Pavement

پیاده‌رو ، سنگ‌فرش

Peasant

دهاتی، روستایی

Peculiar

عجیب ، غیر عادی

Pecuniary

پولی، نقدی، مالی، جریمہ دار

Pedagogue

آموزگار، معلم، آموزگار علم فروش

Pedestrian

عابر پیاده

Pedigree

شجره‌نامه، ریشه، نژاد، دودمان

Penalize

مجازات کردن، به کیفر رساندن، تنبیه کردن؛ جریمه کردن

Penance

توبه و طلب بخشایش، پشیمانی، ریاضت، وادار به توبه کردن

Penchant

میل شدید، علاقه، ذوق، میل وافر، آمادگی

Penetrate

رخنه یا نفوذ کردن در؛ سوراخ کردن؛ شکافتفهمیدن، کشف کردن

Penitent

توبہ کار، پشیمان، تائب، اندوھناک، نادم

Pension

حقوق بازنشستگي، مستمري، مقرري؛ [فعل] بازنشسته كردن، حقوق بازنشستگي دادن به

Pensive

اندیشناک، متفکر، افسردہ، پکر، گرفتار غم، محزون

Penury

احتیاج، فقر، تنگدستی، نیازمندی زیاد، خست

Perceive

درک کردن، دریافتن، مشاهده کردن، دیدن، ملاحظه کردن

Perception

ادراک

Peregrination

مسافرت دور، جهانگردی، دربدری

Peremptory

قطعی، بی چون وچرا، امرانه، خود رای، شتاب آمیز

Perennial

همیشگی، دائمی

Perfidious

پیمان شکن، خائن

Perform

انجام دادن، اجرا کردن، ایفا کردن

Performance

اجرا، انجام،سطح کارایي، عملکرد

Perfunctory

باري به هر جهت، سرسري، بي مبالات

Peril

اسم] خطر، مخاطره

Perilous

خطرناک ، پرمخاطرہ

Periodically

متناوب ، گاه گاه

Perish

هلاك شدن، تلف شدن، جان خود را از دست دادن؛ از بین رفتن، نابود شدن

Permeate

نفوذ کردن، سرایت کردن، نشت کردن

Pernicious

زیان آور، مضر، کشنده، نابود کننده، مهلک

Perpetrate

مرتکب شدن، مرتکب کردن، مقصر بودن

Perpetual

همیشگی، ابدی، مداوم

Perpetuate

همیشگی کردن، دائمی کردن، جاودانی ساختن

Persevere

پشتکارداشتن، استقامت به خرج دادن، ثابت قدم ماندن

Persist

پافشاري يا اصرار كردن؛ ادامه داشتن يا يافتن، ادامه دادن؛ باقي ماندن

Persistent

بي وقفه، مستمر، مدام

Perspective

دورنما، چشم انداز

Perspicacious

زیرک، بینا، تیزهوش

Persuade

ترغیب کردن، وادار کردن

Pertinent

وابسته، مربوط

Peruse

بررسي كردن، به دقت خواندن

Perverse

منحرف، در خطا، گمراه، هرزه، فاسد

Pesky

آزار رسان، زحمت دهنده، مزاحم

Pessimistic

بدبین، وابسته به بدبینی

Petition

در خواست کردن، تقاضا کردن، خواستن

Phenomena

پدیده ها ، رویدادها

Phenomenon

پدیده، حادثه، عارضه، نمود، تجلی، اثر طبیعی

Philanthropic

انسان دوستانه ، بشردوستانه

Phlegmatic

بلغمي مزاج، شخص خونسرد وبي رگ

Phobia

نفرت، تنفر، بیزاری، هراس، واهمه، وحشت

Pier

اسکله

Pierce

سوراخ کردن، شکافتن؛ رخنه کردن، نفوذ کردن؛ [گوش] کر کردن

Pinnacle

اوج، منتهی درجه، قله نوک تیز، راس، برج

Pioneer

پیشگام، پیشقدم، پیشرو، پیشتاز

Pique

مشاجره، رنجش، انزجار، تحریک کردن، زخم زبان زدن،پارچه راه راه نخی، پیکه، منبت کاری

Pittance

مبلغ جزئی، چندرقاز، کمک هزینه مختصر

Placard

پروانه رسمی، اعلامیه رسمی، اعلان، حمل یا نصب اعلان،شعار حمل کردن

Placed

بجاء داراي امتياز

Placid

آرام، خونسرد

Plaintiff

خواهان، دادخواه، عارض، شاکی، مدعی

Platitude

ناشی، دوستدار تفننی صنایع زیبا، غیر حرفه

Plausible

باورکردنی ، پذیرفتنی ، قابل استماع ، محتمل

Plea

تقاضا، درخواست، استدعا؛

[حقوقي] دفاعيه، دفاع خوانده، لايحه

Pledge

قول، قول شرف، تعهد، عهد،

پیمان؛ قول دادن، تعهد کرفتن

Plentiful

بیش از اندازه ، فراوان

Plethora

ازدیاد خون در یک نقطه، افراط، ازدیاد

Poignant

تیز، تند وتلخ، زننده، نیشدار، گوشه دار

Poise

توازن،وضع،نگاه داری

Poll

رای گرفتن ، نمونه برداشتن ، سر شماری کردن

Pollute

آلوده کردن، ملوث کردن، فاسد کردن؛ منحرف کردن

Ponder

سنجیدن، اندیشه کردن، تعمق کردن، تفکر کردن، سنجش

Populace

ټوده مردم، عامه، عوام

Popular

پرطرفدار، مجوب، مردم پسند

Population

جمعيت، مردم، سكنه، اهالي

Porcelain

چینی، ظروف چینی

Porous

تخلخل

Portfolio

سند دارایی ها،دارایی،اوراق بها دار

Portray

به تصویر کشیدن، توصیف کردن

Position

جا، مکان

Possible

ممکن، شدني، امکان پذیر، مقدور، احتمالي

Postpone

به تعویق انداختن، عقب انداختن/افتاده

Potent

قوی، پرزور، نیرومند

Potentate

پادشاه، سلطان، شخص توانا، فرمانروای مقتدر

Potential

اسم] استعداد، توانايي؛ [صفت]

نهان، نهفته، بالقوه

Potentially

بالقوه

Potpourri

محفظه عطر، عطر گل، تنوع، مخلوط درهم وبرهم

Practical

عملی ، کاربردی

Pragmatic

عملی، فعال، واقع بین، فلسفه واقع بینی واقعیت گرایی، کاربسته، عملی، عملگرا

Precarious

نالمن، بي ثبات، ناپايدار، خطرناك

Precaution

احتياط، احتياط كاري، اقدام

احتياطي، دوراندیشي؛ پیش بیني

Precede

قبل از (کسي/ چيزي) قرار گرفتن،
مقدم بودن بر، جلوتر واقع شدن

Precedent

سابقه داشتن، مقدم بر، مسبوق به سابقه، ماقبل، مقدم، سابقه، نمونه

Precious

عزيز، قيمتي، گران بها، با ارزش

Precipitate

به شدت پرتاپ کردن، شتاباندن، بسرعت عمل کردن، تسریع کردن، سراشیب تند داشتن، ناگهان سقوط کردن، غیرمحلول وته نشین شونده، جسم تعلیق شونده یا متراسب،خیلی سریع ولگردی

Preclude

مانع جلو راه ایجاد کردن، مسدود کردن

Precocious

زود رس، پیش رس، نابهنگام، باهوش

Preconception

پیش فرض ، تصور قبلی

Predecessor

اسبق ، سابق ، قبلی ، جد ، اجداد ،
(درجمع) پیشنیان

Predict

پیشبیني کردن، پیشکویي کردن

Predictably

قابل پیش بینی

Predominant

برتر ، اصل، غالب

Prejudice

اسم] پيش داوري، تعصب، نظر منفي، تبعيض؛ [فعل] تحت تأثير قرار دادن؛ لطمه زدن به، ضرر رساندن به

Premise

قضیه ثابت یا اثبات شده، بنیاد واساس بحث، صغری وکبرای قیاس منطقی، فرض قبلی، فرضیه مقدم، فرض منطقی کردن

Premonition

تحذير، اخطار، برحذر داشتن، فكر قبلي

Preoccupied

صفت] دل مشغول، حواس پرت، گیج، پریشان؛ [فعل] دل مشغول کردن، ذهن ... را به خود مشغول کردن

Prerogative

حق ویژه، امتیاز مخصوص، حق ارثی، امتیاز

Preserve

محافظت کردن، نگهداري کردن، حفظ کردن، سالم نگه داشتن، ضبط کردن

Prestigious

با اعتبار، با حیثیت

Presumably

احتمالا ، از قرار معلوم

Pretext

بهانه، عذر، دستاویز، مستمسک، بهانه آوردن

Prevail

چربیدن، غالب اومدن،شایع شدن

Prevailing

غالب، عمومي، متداول

Prevalence

رواج، شیوع، پخش

Prevalent

رایج، شایع، متداول، فائق، مرسوم، برتر

Prevarication

دو پهلوگویی، طفره روی

Prevent

جلوگيري كردن،باز داشتن،مانع شدن

Previously

قبلاً، سابقاً

Primarily

مقدمتاً، اصلي

Prime

آماده کردن

Principal

عمده اصلي، مهم

Prior

قبلي، قبل، قبل از، پیش از، مقدم بر

Privation

محروميت، محروم سازي، تعليق مقام، سختي

Privilege

مزيت ؛ رجهان

Probably

شاید، محتملا

Probe

جست و جو کردن(در)، تحقیق کردن درباره ي، بررسي کردن، کند و کاو کردن

Proceed

پیش رفتن، ادامه دادن/ یافتن؛ شروع کردن؛ اقدام کردن، مبادرت کردن؛ رفتن

Proclaim

قبلا اعلام کردن،جار زدن

Procrastinate

بدفع الوقت گذراندن، معوق گذاردن

Procure

بدست آوردن، فراهم کردن،تهیه کردن

Prodigious

حیرت آور، شگفت، غیر عادی، شگرف

Prodigy

چیز غیر عادی، اعجوبه، شگفتی، بسیار زیرک

Proffer

پیشنهاد، عرضه، تقدیم، پیشنهاد کردن، تقدیم داشتن،عرضه داشتن

Profligate

هرزہ، بی بند وبار، فاسد الاخلاق، ولخرج

Profound

عميق، ژرف

Profoundly

به طور اساسی

Profuse

فراوان، وافر، سرشار، ساری، لبریز، سرشار ساختن

Progeny

اولاد، فرزند، اخلاف، سلالہ، دودمان

Prognosticate

پیشگویی، پیش بینی، تشخیص قبلی مرض

Prohibit

قدغن کردن، منع کردن، ممنوع کردن؛ جلو گيري کردن از، مانع شدن

Prohibition

منع، نهی، تحریم، ممانعت، قدغن، صدور حکم منع

Proliferate

زیاد شدن ؛ بسط و توسعه یافتن

Prolific

پرزا، حاصلخیز، بارور، نیرومند، پرکار، فراوان

Prominent

مشهور، سرشناس

Promote

ترفیع دادن به، ارتقا دادن؛ به مقامي ارتقا یافتن؛ کمك کردن؛ [کالا] تبلیغ کردن، ترویج دادن

Promotion

ترويج، تبليغ،ترفيع

Prompt

باعث شدن، وادار کردن، به موقع حاضر شدن

Promulgate

اعلام کردن، انتشار دادن، ترویج کردن

Prone

مستعد ، آماده ، متمایل به

Propagate

گستردن، (بوسیله تولید مثل) تکثیر کردن، زیاد کردن،پروردن، قلمه زدن، منتشرکردن، انتشار دادن

Propel

بردن ؛ سوق دادن

Propensity

تمایل طبیعی، میل باطنی، رغبت، گرایش

Prophetic

پیشگویانه

Propinquity

نزدیکی، خویشی، شباهت، قرابت، مجاورت

Propitious

خوش یمن، میمون، شفیع، خیر خواہ، مساعد

Proportion

تناسب، نسبت

Proportions

اندازه ، ابعاد

Propose

پیشنهاد کردن ، مطرح کردن

Propriety

تناسب، نزاکت، قواعد متداول ومرسوم رفتاروآداب سخن،مراعات آداب نزاکت، برازندگی

Prosecute

تعقیب کردن، تحت تعقیب قرار دادن؛دنبال کردن، ادامه دادن، پیگیري کردن

Prospect

چشم انداز،نمود، پیش بيني

Prospective

مربوط به آینده

Prosper

موفق بودن/ شدن؛ رونق گرفتن/ داشتن، شکوفا شدن

Prosperity

موفقیت ، کامیابی ، کامکاری

Prosperous

موفق ، شكوفا

Prototype

نخستین بشر،اصل ماده، نمونه اولیه

Prove

اثبات کردن

Provide

تأمین/ فراهم کردن، تهیه کردن؛
شرط کردن، قید کردن

Provided that

مشروط به آنکه

Provisions

مقررات،تدارکات-پیش بینی ها

Proximity

نزدیکی، مجاورت

Prudent

محتاط، از روی احتیاط

Pugnacious

جنگجو، ستیزه گر

Puissant

توانا، نیرومند

Punchline

لب مطلب، جمله اساسی و اصل

Pungent

پر ادویہ، تند، زنندہ، گوشہ دار، تیز، نوک تیز،سوزناک

Puny

ریزه اندام، ضعیف، درجه پست، کوچک، قد کوتاه

Purposefully

با هدف خاصی

Pursue

تعقيب كردن، دنبال كسي كردن؛ [درس] ادامه دادن، دنبال كردن

Pursuit

تعقیب ، پیگرد ، تعاقب ، حرفه ،
پیشه ، دنبال ، پیگیری

Pyrites

سنگ آتش‌زنه، سنگ چخماق

Qualify

صلاحیت داشتن، واجد شرایط بودن/ شدن، شایستگي یا صلاحیت لازم را کسب کردن

Qualm

حالت تهوع، عدم اطمینان، بیم، تردید، ناخوشی همه جاگیر

Quandary

سرگردانی، گیجی، تحیر، حیرت، معما

Quantity

مقدار، کمیت، تعداد

Quarry

لاشه شکار، شکار، صید، توده انباشته، شیشه الماسی چهارگوش، اشکار کردن، معدن سنگ

Quarter

اسم] ناحیه، منطقه، محله؛ (به صورت جمع) اقامتگاه، جا؛ [فعل] جادادن، اسکان دادن

Quell

فرونشاندن، سركوبي كردن، تسكين دادن

Quench

فرونشاندن، از میان بردن؛ [آتش، شعله] خاموش کردن؛ [عطش] رفع کردن

Quest

جستجو، تلاش، تحقیق

Quip

کنایه، گوشه، مزه ریختن، طعنه، بذله، طنز، لطیفه، طعنه زدن، ایهام گفتن

Quota

سهمیه؛ قسمت، سهم

Quote

اسم] نقل قول؛ [فعل] نقل قول کردن؛ بازگو کردن؛ اعلام کردن

Rabid

بد اخلاق، متعصب، خشمگین، هار، وابسته به هاری

Raconteur

داستانسرا، قصه گوی زبردست

Radiant

با طراوت ، درخشان

Radical

اسم] آدم راديكال، آدم افراطي/ تندرو؛ [صفت] بنيادي، ريشه ي، اساسي

Rage

خشم، غضب، عصبانیت

Rail

سرزنش، توبیخ، سرکوفت، طعنه، ریل خط اهن، خط اهن،نرده، نرده کشیدن، توبیخ کردن

Raiment

جامه، پوشاک، ملبوس پوشاندن

Raise

افزایش، بالا بردن، اقامه کردن،برپا کردن

Rampant

شایع، منتشرشده، فراوان، حکمفرما

Rapid

تند، سریع /rapidly - به سرعت

Rarely

به ندرت، گهگاه، خيلي كم

Rash

تند، عجول، بي پروا، بي احتياط، محل خارش يا تحريک روي پوست، جوش، دانه

Rather than

بیشتر از، نسبتاً

Rationalize

بااستدلال عقلی توجیه یا تفسیر کردن، منطقی کردن

Raucous

خشن، زمخت، ناهنجار، خیلی نامرتب

Rave

پرت و پلا گفتن، هذیان گفتن؛ زبان
به تحسین گشودن (و گفتن)، با
اشتیاق حرف زدن

Raze

ویران کردن، محو کردن، تراشیدن

Razor

تیغ صورت تراشی

React

واکنش نشان دادن

Reaction

واكنش ، عكس العمل

Readily

ازادانه ، به راحتی

Realize

تحقق یافتن، تحقق بخشیدن

Realm

قلمرو سلطان، متصرفات، مملکت، ناحیه

Rebuke

گوشمالی، توبیخ کردن، ملامت کردن، ملامت، زخم زبان

Recant

حرف خود را رسماً پس گرفتن، گفته خود را تکذیب کردن، به خطای خود اعتراف کردن

Recede

عقب رفتن، عقب کشیدن، دور شدن، فاصله گرفتن؛ [چانهظ تو رفته بودن؛ [پيشاني] پس رفته بودن، پس رفتن

Recent

اخیر، تازه، جدید

Reckless

بي پرواء، بي ملاحظه، بي احتياط،
بي توجه، بي دقت، بي فكر؛
عجول، شتابزده

Reckon

شمردن، حساب پس دادن، روی چیزی حساب کردن

Reclaim

اصلاح، مرمت، احیاء

Recline

دراز کشیدن، لم دادن، تکیه دادن

Recognize

تشخیص دادن، به رسمیت شناختن

Recoil

به حال خود برگشتن، به حال نخستين برگشتن، پس زدن، عودكردن، پس نشستن، فنري بودن

Record

ثبت کردن ، ضبط کردن

Recover

باز یافتن، پیدا کردن

Rectify

اصلاح کردن، جبران کردن،
تصحیح کردن

Redeem

فك رهن كردن، از گرو/ رهن در آوردن؛ باز خريدن، پس خريدن؛ وفا كردن به؛ آزادي (كسي را) خريدن، آزاد كردن؛ جبران كردن

Redolent

معطر، بودار، حاکی

Redress

جبران خسارت، تصحیح، التیام، دوباره پوشیدن، جبران کردن، فریادرسی

Reed

نی

Refer

همراه با حرف اضافه ي to]

ارجاع/ محول کردن به؛ اشاره کردن به؛ فرستادن به؛ سخن به میان آوردن؛ رجوع کردن

Refine

تصفیه کردن ، پالایش

Reflect

بازتاب دادن،منعکس کردن، منتج شدن به

Reflection

انعکاس ، بازتاب

Reform

اصلاح کردن/ شدن، مورد تجدید نظر قرار دادن

Refrain

خوددارې/ پرهيز کردن، اجتناب / احتراز کردن، دوري کردن

Refurbish

روشن و تازه کردن

Refute

رد کردن، تکذیب کردن، اشتباه کسی را اثبات کردن

Regarding

عطف به، راجع به، در خصوص

Regardless

صرفنظر از، با وجود، علیرغم

Regime

رژیم

Rehabilitate

مرمت کردن، بازسازي کردن؛ اعاده ي حيثيت کردن؛ توان بخشيدن، توانبخشي کردن، باز پروردن

Reimbursable

قابل پرداخت

Reimburse

بازپرداخت کردن، خرج چیزي را دادن

Reinforce

تقویت، تقویت کردن، محکم کردن

Reinstate

دوباره برقرار کردن،تثبیت کردن،
دوباره گماشتن

Reject

رد کردن ، نپذیرفتن

Relate

ربط دادن

Release

آزاد کردن ، پخش کردن

Relegate

انداختن، موکول کردن، محول کردن، واگذار کردن،منتسب کردن

Relevant

مربوط، وابسته

Reliable

قابل اطمينان، معتبر

Reliably

با اطمینان

Relic

آثار مقدس، عتیقه، یادگار

Relieve

خلاص کردن، تخفیف دادن، فرونشاندن

Relinquish

صرف نظر کردن، دست کشیدن از، رها کردن(حق، امتیاز و غیره)

Relish

مزه، طعم، رغبت، لذت بردن از

Reluctant

بی میل

Reluctantly

با بی میلی

Remainder

باقیمانده، مابقي، بقایا

Remarkable

قابل توجه، چشمگیر، فوق العاده،
استثنایي

Remedy

علاج، جبران، چاره، درمان کردن

Remiss

بی مبالات، بی قید، غفلت کار، سست

Remnant

باقی مانده ، بقیه ، اثر ، بقایا (درجمع) ، اثار

Remote

دور، پرت، دور دست، جزئي، كم، بعيد، متحرک

Remuneration

اجر، پاداش

Renewable

تجدید پذیر

Renown

شهرت ، آواره

Repatriate

به میهن خود برگرداندن

Repent

اصلاح شدن، توبه کردن، پشیمان شدن، نادم

Repertoire

فهرست نمایش های آماده برای نمایش دادن،کارنامه

Repetition

تکرار؛ بازگویی

Replace

جانشين يا جايگزين(كسي يا چيزي)
شدن، جايگزين كردن

Replenish

دوباره پر کردن، ذخیره تازه دادن، باز پر کردن

Replete

کاملا پر، لبریز، چاق، تکمیل، انباشته

Replicate

تکرار کردن ؛ جور ساختن

Reportedly

بنابر گزارش هاي رسيده، ظاهراً،طبق اطلاع، از قرار مسموع

Repose

گذاردن، ارمیدن، دراز کشیدن، غنودن، سامان، آسودگی،استراحت

Reprehensible

سزاوار سرزنش، سرزنش كردني

Repress

باز فشردن، باز کوفتن، فرونشاندن، سرکوب کردن، درخود کوفتن

Reprimand

سرزنش کردن، سرزنش و توبیخ رسمی، مجازات

Reproach

سرزنش، عیب جویی، توبیخ، رسوایی، ننگ،
عیب جویی کردن از، خوار کردن

Reptile

جانور) خزنده

Repudiate

رد کردن، انکار کردن، منکر شدن

Repugnant

متناقض، مخالف، تنفرانگیز، زننده

Repulse

دفع، رد، پس زنی، دفع کردن، راندن

Reputed

مشهور

Require

لازم داشتن، نیاز داشتن

Requirements

احتیاجات، نیازمندیها، شرایط لازم

Requisite

بایسته، شرط لازم، لازمه، احتیاج، چیز ضروری

Resemble

شباهت داشتن، مانند بودن

Resent

رنجیدن از، دلخور شدن از،
عصباني/ خشمگین شدن از، متنفر
شدن از

Resign

استعفا دادن، کنار گیري کردن (از)

Resilient

انعطاف پذیر، بهبود پذیر، مقاوم

Resist

مقاومت کردن در برابر، ایستادگی کردن در برابر

Resonance

تشدید، پیچش صدا، طنین

Resourceful

کاردان، پر مایه و مبتکر

Respect

رابطه ، نسبت، رجوع، احترام گذاشتن

Respectively

به ترتیب

Respite

مهلت، فرجه، امان، استراحت، تمدید مدت، رخصت، فرجه دادن

Respond

پاسخ/ جواب دادن؛ واکنش نشان دادن

Respondent

مخاطب، طرف مقابل، مطابق، موافق

Restore

بازگرداندن ، احیا کردن

Restrictive

داروی پیش گیر، جمله یا عبارت حصری یا محدودکننده، محدود سازنده

Resulting

نتیجه دادن، حاصل،

Resume

از سر گرفتن، دوباره شروع کردن، ادامه دادن

Retailer

خرده فروش

Retain

نـگه داشتن، حفظ کردن، (با پیش پرداخت) وکیل دادگستري استخدام کردن؛ به خاطر سپردن

Retaining

نگاه داشتن، ابقا کردن، حفظ کردن

Reticent

محتاط در سخن، کم گو

Retirement

بازنشستگي

Retort

برگرداندن، پس دادن، جواب متقابل دادن، جواب متقابل، تلافی

Retrenchment

مستحکم‌سازی، از نو سنگرسازی

Retrieve

باز یافتن، پیدا کردن، دوباره به دست آوردن

Retrospect

شامل گذشته، عطف بماسبق کننده، نگاه به گذشته، مسیرقهقرایی، پس نگری، پس نگرانه

Reveal

آشکار کردن ، فاش ساختن

Reverberate

پیچیدن، معکوس، طنین انداختن، ولوله انداختن

Revere

حرمت کردن، احترام گذارندن، حرمت، احترام

Revert

برگشتن، رجوع کردن، اعاده دادن، برگشت

Revile

ناسزا گفتن، فحش دادن ناسزا

Revise

تجدید نظر کردن در ، اصلاح کردن؛ دوباره خواندن، بازبيني كردن

Revive

زنده کردن، احیا کردن؛ به هوش آوردن؛ بهبود بخشیدن؛ دوباره رواج دادن؛ نیروي تازه بخشیدن به

Revolve

چرخیدن، گردش کردن،
تغییر کردن

Reward

پاداش دادن، جایزه، انعام

Rhetoric

علم بدیع، علم معانی بیان، معانی بیان، فصاحت وبلاغت، لفاظی، خطابت، قدرت نطق و بیان، وابسته بعلم بدیع یا معانی بیان

Rhythm

آهنگ ، ریتم

Rickety

نرم استخوان ، سست ، ضعیف ، لق ، زهوار در رفته

Ridge

نوک ، قلّه

Rife

عفو عمومی، گذشت، عفو عمومی کردن،شایع

Rift

خراش، بریدگی، شکاف دهنده، چاک، دریدگی، چاک دادن،شکافتن، بریدن، برش دادن

Rigid

سخت گیر ، مقرراتی ، جدی

Rigorous

سخت،شدید

Riot

اشوب، شورش، فتنه

Ripen

رسیده شدن، کامل شدن

Rival

رقيب، حريف

Roam

پرسه زدن، پلکیدن، ول گشتن

Robust

پرانرژی ، تندرست

Romp

با جیغ وداد بازی کردن، سر وصدا

Root

ریشه کن کردن

Roster

صورت، فهرست، وارد صورت کردن، سیاهه نامه ها، سیاهه وظایف

Rouse

رم دادن، به هیجان آوردن،

حرکت دادن

Routinely

معمولا

Rudimentary

ناقص، اوليه، بدوي، ابتدايي

Rue

پشیمان شدن، افسوس خوردن، دلسوزی کردن، پشیمانی، ناگواری، غم، غصه، ندامت

Ruminate

نشخوار کردن، اندیشه کردن، دوباره جویدن

Rural

روستايي

Rustic

روستایی، مربوط به دهکده، دهاتی، مسخره

Sacred

محترم، مقدس؛ [وظيفه، قول و غيره] جدي، مهم

Sacrifice

از خود گذشتگی کردن

Saga

حماسه، حماسه اسکاندوویناوی

Sage

فرزانه، با خرد، هوشمند، دانا، بصیر،
حقیقت‌بین، هوشمندانه، داهیانه

Salient

برجسته، نمایان، رو به بیرون،(بزبان شوخي)جست وخیز کننده

Sally

یورش، حمله، حرکت سریع، شلیک، یورش اوردن، شلیک کردن، حمله ورشدن، جواب سریع و زیرکانه

Salubrious

سازگار، گوارا، سالم، صحت بخش، سودمند

Salvation

رستگاری، نجات، رهایی، سبب نجات

Sanctimonious

مقدس نما، مقدس

Sanction

فرمان، فتوای کلیسایی، سوگند، تصویب، جواز، تاییدرسمی، دارای مجوز قانونی دانستن، ضمانت اجرایی معین کردن، ضمانت اجرایی قانون، تحریم

Sanctuary

جایگاه مقدس، حرم مطهر، بستگاه، مخفیگاه، پناهگاه، تحصین، حق بست نشینی

Sanguine

خوني، دموي، سرخ، قرمز، برنگ خون

Sanitation

مراعات اصول بهداشت بهسازی

Satiety

سیری، بی نیازی

Satisfactory

رضایتبخش

Satisfy

راضي، قانع

Saturate

اشتباه کردن، سیر کردن، آغشتن، اشباع کردن

Savvy

زرنگ

Scald

با مایع داغ) سوزاندن؛ [با آب جوش یا بخار] تمیز کردن، ضدعفوني كردن؛ [scalding] (صفت) [آب] جوش، جوشان، گرم

Scarce

كمياب، نادر، كم

Scarcely

به ندرت ، به سختی

Scattered

پراکنده ، متفرق

Scenic

تماشایی ، خوش منظره

Sceptical

شکاک، کم‌باور، ایرادگیر

Scheme

برنامه، طرح، نقشه

Schism

جدایی، شقاق، انفصال، اختلاف، ایجادجدایی، تفرقه، اختلاف و تفرقه درکلیسا

Scion

قلمه، نهال، ترکه، نو، تازه، نورسته، فرزند

Scoff

تمسخر، طنز، طعنه، ریشخند، استهزا ، اهانت
وارد آوردن، تمسخر کردن

Scope

هدف، منظور، دامنه، مفاد، محدوده

Scorch

روي(چيزي را) سوزاندن؛ خشك شدن؛ پژمرده شدن؛ خشكاندن

Scour

پاک کردن، تطهیر کردن

Scowl

اخم؛ اخم کردن، با ترشرويي نگاه کردن

Scrutinize

به دقت بررسي كردن، موشكافي كردن، مورد مداقه قرار دادن

Scuffle

نزاع،غوغا، جنجال، مشاجره

Scurrilous

فحاش، بد دهن، ناسزا گو

Scurry

حرکت تند وسریع، حرکت از روی دست پاچگی، مسابقه کوتاه، سرآسیمگی، بسرعت حرکت دادن

Sealed

مهر و موم شده

Security

امنیت ، اطمینان

Sedate

آرام، ملایم، متین، موقر، جدی، تسکین دهنده

Sedentary

نشسته، غیر مهاجر، مقیم در یک جا، غیر متحرک

Sediment

تەنشین، رسوب

Selective

انتخابی ، سخت گیری در انتخاب

Semantic

معنایی

Senile

سالخورده، پیر مرد، وابسته به پیری، خرف

Sensate

درک کردن

Sensible

محسوس، قابل درك

Sensitive

پوست و غیره] حساس؛ زودرنج

Sequencing

ترتيب گذاري، ترتيب دهي

Serenity

آرامش، بی سر وصدایی، صافی، صفا، وقار

Servile

پست، دون، شایسته نوکران، چاپلوس

Set aside

کنار گذاشتن، باطل کردن

Set out

اغاز سفر

Set up

برپا کردن، برپایي

Settle

اقامت کردن، ساکن شدن

Settlement

واریز، تسویه پرداخت

Severe

درد، سرما] شدید، طاقت فرسا

Severity

سخت گيري؛ سختي، شدت؛[بيماري] و خامت؛ [لباس] سادگي

Shade

سایه ،آباژور، تیره کردن،

سایه افکندن

Shallow

كم عمق ، سطحى

Shard

خرده ریز، شکستن و به صورت قطعات ریز درآوردن، صدف

Sharply

به سرعت ، ناگهانی

Shed

بیرون انداختن ، پوست اندازی

Sheltered

حمایت شده ، آرام

Shibboleth

آزمون، محک، امتحان، اصطلاح پیش پا افتاده ومرسوم، بیان رایج، اسم رمز

Shift

تغییر ، دگرگونی

Shrewd

زیرک، ناقلا، زرنگ

Shriek

جیغ زدن، جیغ کشیدن

Shrill

صدا] زیر، تیز، گوشخراش؛ تند،
شدیداللحن

Shudder

لرزیدن، ارتعاش

Siesta

خواب نیم‌روزی، قیلوله

Significant

مهم، قابل توجه

Signify

دلالت داشتن بر، نشانه ي چيزي بودن، معني دادن، دال بر... بودن

Simulate

صوری ، وانمود کردن ، بخود بستن ، مانند بودن ، تقلیدکردن ، شباهت داشتن به ,شبیه سازی کردن ، تشبیه کردن

Simultaneous

باهم واقع شونده، همزمان

Sinecure

هر شغلی که متضمن مسئولیت مهمی نباشد، جیره خور ولگرد، وظیفه گرفتن وول گشتن، مفت خوری و ولگردی

Singular

مفرد، تک، فرد، فرید، فوق العاده، خارق العاده،غریب، (دستور زبان) واژه مفرد، صیغه مفرد، غرابت، شگفتی،یکتایی، منحصر بفردی

Sinister

گمراه کننده، بدخواه، کج، نادرست، خطا، فاسد، بدیمن، بدشگون، نامیمون، شیطانی

Site

محل، جا، زمین

Situated

قرار گرفتن ، واقع

Skepticism

مذهب شكاكيون

Skim

شير و غيره] رويه ي... راگرفتن،
كف/ چربي... را گرفتن؛ نگاه
اجمالي انداختن به، تورق كردن

Skirmish

کشمکش، زد وخورد، جنگ جزئي، زد وخورد کردن

Slender

لاغر تركه (اي)، باريك اندام،
قلمي؛ كم، اندك، ناچيز

Slightly

كمي، اندكي

Slogan

شعار

Slope

شیب دار ، زمین سراشیب ، شیب ، سرازیری

Slovenly

شلخته، هردمبیل، نامرتب، ژولیده، لا ابالی

Snap

ضربه محکم و ناگهانی

Sneer

پوزخند، ریشخند؛ پوزخند زدن،
ریشخند کردن، مسخره کردن

Snub

اسم] بي اعتنايي، توهين، تحقير؛

[فعل] بي اعتنايي كردن به، محل نگهداشتن به، تحويل نگرفتن، كم محلي كردن

Soar

پرنده] اوج گرفتن، پر کشیدن؛
[قیمت ها و غیره] سر به فلک زدن،
افزایش یافتن

Soften

شیرین کردن ؛ کم کردن

Sojourn

اقامت موقتی، موقتا، اقامت کردن،آدم سیار،ساکن

Solace

تسلیت خاطر، مایه تسلي، ارامش، تسکین، آرام کردن،تسلی دادن، تسلیت گفتن

Solicit

درخواست کردن، التماس کردن، خواستن، تقاضا کردن، جلب کردن، تشجیع کردن، خواستاربودن، بیرون کشیدن، وسوسه کردن

Solid

جامد ، محكم ، سفت ، مقاوم

Solitary

تنها، يكه و تنها، فقط يك/ يكي،
منزوي، گوشه گير؛ [زندگي]
گوشه گيرانه؛ [جا] پرت، دور
افتاده؛ [زندان] انفرادي

Solve

حل کردن

Somber

سایه دار، تاریک، غم انگیز، محزون

Somewhat

تا حدودي، نسبتاً، تا اندازه اي

Soothe

آرام کردن، تسکین دادن

Sophisticated

پیشرفته، مشکل و پیچیده

Sophistry

سفسطه، مغالطه، زبان بازی، برهان تراشی، فریب

Sordid

پست، خسیس، چرک، کثیف، دون، شلخته، هرزه

Sought

به دنبال، مطلوب

Soundness

صحت، درستي

Source

منشأ، منبع، مرجع، مأخذ

Spacious

جادار ، وسيع

Span

اندازه ، ظرفیت

Spark

جرقه، جرقه زدن، اخگر

Spate

طغیان رود، سیل، سیلاب، رگبار، تعداد خیلی زیاد،هجوم بی مقدمه، سیل کلمات

Specified

مشخص شده، تصریح شده

Spectrometer

طیف‌نما، طیف‌سنج

Speculative

مربوط به اندیشه، تفکري

Spew

قي كردن، فوران كردن (مواد آتشفشاني)، با فشار خارج كردن، به خارج ريختن

Spontaneous

خود بخود، خود انگیز، بی اختیار، فوری

Sporadic

تک وتوک، تک تک، پراکنده، انفرادي، گاه وبيگاه

Spouse

همسر؛ [زن] زوج؛ [مرد] زوجه

Spring

جهش،فنر،کشسانی،پریدن،منفجر شدن

Spurious

قلب، بدلی، بدل، جعلی، الکی، نادرست، حرامزادہ

Squander

تلف کردن، هدر کردن، به باد دادن

Squeak

جیغ و فریاد کشیدن، با صدای جیغ صحبت کردن، جیر جیر

Squeamish

استفراغي، بي ميل، سخت گير، نازک نارنجي، باحيا

Staffs

کارکنان، پرسنل

Stagnant

بدون حرکت، راکد، ایستا، کساد

Starchy

دارای نشاسته، شبیه نشاسته

Stationary

ثابت، غیرمتحرک، ساکن، بی حرکت، متوقف

Statutory

قانوني، مقرر

Staunch

ریزش خون یا اشک و غیره را بند آوردن، جلو تراوش یا آب دادن چیزی را گرفتن، ناتراوا کردن، بستن، از تحلیل،وفادار، رفتن منابع یا ذخایر مالی و غیره جلوگیری کردن

Steady

ثابت ، یکنواخت ، محکم

Steep

سرشار، سرازیر، سرشار شدن

Stentorian

خیلی بلند (در مورد صدا)، صدا بلند، رسا

Stereotype

کلیشه، کلیشه کردن، با کلیشه چاپ کردن، یک نواخت کردن، رفتار قالبی داشت

Stigmatize

داغ ننگ زدن بر، نشان دار کردن، لکه دار کردن

Stipulate

میثاق بستن، پیمان بستن، تصریح کردن،قید کردن، قرار گذاشتن

Stream

جريان ، نهر ، سيل

Strident

گوش خراش، دارای صدای مزاحم

Strife

ستیزه، نزاع، دعوا، سعی بلیغ، تقلا، کشاکش

Striking

برجسته، قابل توجه، موثر

Stripe blend

ترکیب خط خطی

Strive

کوشیدن، کوشش کردن

Stumble

لغزیدن ، سکندری خوردن ، سهو کردن ، تلوتلو خوردن ، لکنت داشتن ، اتفاقا برخوردن به

Stunt

از رشد بازمانده، جلوی رشدش گرفته شده، مانع شده،کوتاه،زور

Stupor

خرفتی، بی حسی، کند ذهنی، گیجی، بلاهت، بهت

Stymie

قرار گرفتن، توپ گلف یک بازیکن در جلو توپ بازیکن دیگر، مانع شدن، گیر کردن

Subjugate

تحت انقیاد در آوردن، مطیع کردن، منکوب کردن

Submit

ارائه دادن، تسلیم کردن، دادن

Subsequent

بعد، بعدي، متعاقب

Subsequently

بعداً، متعاقباً، پس از آن

Subservient

چاپلوس، پست، تابع، مادون، سودمند، متملق

Subside

آب و غیره] فروکش کردن، پایین رفتن؛ [توفان و غیره] آرام شدن، متوقف شدن؛ [جاده، ساختمان و غیره] نشست کردن؛ کم شدن، کاهش یافتن

Substantial

اساسی ، مهم

Substantiate

ماهیت جسمانی دادن به، شکل مادی بخشیدن به، با دلیل و مدرک اثبات کردن

Subterfuge

طفره، گریز، طفره زنی، اختفا ، عذر، بهانه

Subterranean

زیرزمینی، نهان، نهانی، قنات

Subtlety

باریک بینی ، موشکافی ، زیرکی ، لطافت ، تیزبینی ومهارت

Succinct

موجز، کوتاه، مختصر، مجمل، فشرده، چکیده

Succulent

آبدار، شاداب، پرطراوت

Succumb

از پاي در آمدن، تسليم شدن، سرفرود آوردن

Suffer

تحمل کردن،رنج بردن، زیان دیدن

Sufficiently

به اندازه کافی

Suffragette

زن طرفدار حق رأی و حقوق زنان

Sugarcane

نیشکر

Suitable

مناسب، شایسته، درخور

Sullen

عبوس، ترشرو، کج خلق، غیر معاشر، عبوسانه

Sultry

شرجی، خیلی گرم ومرطوب، سخت، داغ، خفه

Summit

قلّه؛ اوج؛ اجلاس سران، نشست سران

Sumptuous

مجلل، پرخرج، گران، وعالی

Superficial

صوری، سطحی، سرسری، ظاهری

Superfluous

زائد، زیادی، غیر ضروری، اطناب آمیز

Superior

بی نظیر ، عالی ، برتر

Supersede

لغو کردن، جانشین شدن

Supine

برپشت خوابیدن، تاق باز، بیحال، سست

Supplication

التماس، تضرع، استدعا

Supposedly

ظاهراً، این طور که پیداست، از قرار معلوم

Surfeit

پرخوردن، زیاده روی، امتلا

Surge

موج بلند، موج غلتان، موج خروشان، جریان سریع وغیرعادي، برق موجي از هوا، تشکیل موج دادن، موجداربودن، خروشان بودن، موج زدن

Surged

حدس زدن، گمان بردن، حدس، گمان، تخمین، ظن

Surpass

بهتر بودن از، بالاتر بودن از،
برتري داشتن بر، جلو افتاده از،
پيشي گرفتن، سبقت گرفتن از

Surplus

اسم] مازاد، مانده، اضافي؛ [صفت]

اضافي، زيادي، مازاد

Surreptitious

نهانی، زیرجلی، پنهان، محرمانه

Survive

زنده ماندن، جان سالم به در بردن

Susceptible

مستعد، فروگیر، حساس، مستعد پذیرش

Suspect

حدس زدن، گمان کردن، مشکوک/
ظنین شدن

Sustain

متحمل شدن، تقویت کردن، حمایت کردن

Sustainable

قابل تحمل

Sustained

پیوسته، مستمر، مدام، باثبات، پایدار

Swamp

باتلاق، مرداب، غرق شدن

Swaps

معاوضه، مبادله

Swarm

اسم] (حشره و غیره) دسته، فوج، خیل؛ ازدحام، انبوه؛ [مجازي] گله؛ [فعل] فوج فوج حرکت کردن، هجوم بردن؛ [از جمعیت و غیره] موج زدن، پر بردن

Swift

تند، سريع

Swirl

حرکت چرخشی

Symbol

نماد، مظهر؛ نشانه، علامت

Symbols

نماد ها ، نشانه ها

Sympathetic

همدل، دلسوز، هم فکر، دلسوزانه

Symptomatic

مطابق نشانه بيماري، نماينده، حاكي، حاكي از علائم مرض، (پزشكي) نشانه بيماري

Syndicate

سندیکا، اتحادیه تشکیل دادن

Synthesis

ترکیب

Synthetic

مواد مصنوعی مانند پلاستیک ترکیبی

Systematically

به طرز اصولی و با قاعده

Taboo

تابو، حرام، منع یا نهی مذهبی، حرام شمرده

Tacit

ضمنی، ضمنا، مفہوم، مقدر، خاموش، بارامی وسکوت

Tact

کاردانی، تدبیر، درایت، سنجیده کاري، فراست

Tailored

درخور، مناسب

Taint

لکه دار کردن، رنگ کردن، آلوده شدن، لکه، ملو کردن، فاسد کردن، عیب

Talent

استعداد، توانايي، قريحه

Tangible

قابل لمس، محسوس، پرماس پذير، لمس كردني

Tantalize

امیدوار، وسپس محروم کردن، کسی را دست انداختن،سردواندن، آزار دادن

Tantamount

برابر، معادل، هم کف، همپایه، به مثابه

Taper

شمع مومی، مخروطی شدن،
باریک شدن

Targeted

هدف قرار داده شده

Taut

سفت، شق، محکم کشیدن، کشیده، مات کردن، درهم پیچیدن، محکم بسته شده مثل طناب دور یک بسته

Technology

تکنولوژی، فناوری، دانش فنی، فن شناسی، شیوه، فن، تکنیک

Tedious

یکنواخت ، کسالت آور

Temerity

بی پروایی، تھور، بی باکی، جسارت

Temperate

آب و هوا] معتدل، ملایم؛ میانه رو؛
آرام؛ متین

Tempest

توفان؛ هياهو

Tempt

اغوا کردن

Tenable

نگاه داشتنی، قابل مدافعه، قابل تصرف

Tenacious

سرسخت، محکم، چسبنده، سفت، مستحکم، استوار

Tend

متمایل بودن، گرایش داشتن

Tendency

گرایش؛ تمایل؛ میل، رغبت؛

استعداد، آمادگي

Termagant

پرجنجال، داد وبیداد کن، پتیاره، سلیطه

Terminate

پایان دادن، پایان یافتن، منتهي، محدودبپایان رساندن، خاتمه دادن،

Terrace

بهارخواب،تراس

Terrifying

ترسناک ، وحشتناک

Terse

موجز، بی شاخ وبرگ، مختصر ومفید، مختصر

Textile

پارچه

Thatch

کاهگل، کاه اندود کردن

Theoretically

از لحاظ نظری

Theory

نظريه، تئوري

Therapy

درمان، معالجه، مداوا، تداوی

Therefore

از اينرو،سپس، براي اين منظور،بدليل ان

Thereto

بان، بعلاوه

Thorough

كامل، تمام عيار، تمام و كمال،
حسابي

Though

بهرحال، باوجود اینکه ، ولو، هرچند که

Threat

خطر، تهدید؛ هشدار؛ باعث ارعاب

Thrifty

صرفه جو، مقتصد، ممسك

Thrive

پیشرفت کردن، رونق یافتن

Throng

گروه، جمعیت، ازدحام، هجوم، ازدحام کردن

Throughout

سراسر، تماماً، بكلي

Thrust

هل دادن، بلند/ پرتاب کردن، انداختن؛ به روز / با فشار راه خود را باز کردن؛ با زور چپاندن/ گذاشتن؛ فرو کردن

Thwart

بي نتيجه گذاردن، خنثي كردن، حائل كردن، عقيم گذاردن، مخالفت كردن با، انسداد اريب، كج، در سرتاسر(چيزي) ادامه دادن يا كشيدن

Tide

جریان، اتفاق افتادن

Tightly

تنگ ، چسبان

Timorous

بزدل، ترسو، جبون

Tinge

رنگ کم، رنگ جزیی، سایه رنگ، کمی رنگ زدن

Toddler

کودک نوپا

Together with

باضافه، به ضمیمه

Toil

اسم] کارشاق، زحمت، کار سخت؛

[فعل] زحمت کشیدن، جان کندن؛
به زحمت پیش رفتن

Tolerate

تحمل کردن، برخورد هموار کردن، طاقت داشتن، مداراکردن

Topic

موضوع، مبحث، عنوان

Torment

اسم] عذاب، رنج، درد؛ مايه ي
عذاب/ ناراحتي؛ [فعل] عذاب
دادن، رنج دادن

Torrent

سیل، [مجازا] سیل، موج(ناسزا و غیره)

Tortoiseshell

لاک یا سنگ لاک‌پشت

Tortuous

درشکن، پیچا پیچ، غیر مستقیم، پیچ وخم دار، فریبکار

Touch

دست زدن، لمس کردن، تماس یافتن

Touched

متاثر، تحت تاثير

Tough

سفت، محکم، شدید، خشن

Towards

بسوي

Toxic

سمی

Tradition

رسم، سنت، عقیده موروثی، عرف، روایت متداول، عقیده رایج، سنن ملی

Tragedy

تراژدي، فاجعه، مصيبت؛ غم انگيز

Trait

ویژگی،نشان اختصاصی

Traitor

خائن، خیانتکار؛ وطن فروش

Tranquil

آرام، آسوده، بي جنبش، درحال سكون

Tranquility

آرامش ، راحتی خیال

Transaction

تبادل

Transactions

معاملات

Transient

زود گذر، ناپایدار، فانی، کوتاه، تند، فراگذر

Transmit

رادیو و تلویزیون] پخش کردن؛ [بیماري، دانش و غیره] انتقال دادن، منتقل کردن؛ [تلگراف، پیام و غیره] فرستادن، ارسال کردن

Transmute

تبدیل کردن، کیمیاگری کردن

Transparent

شفاف

Transport

انتقال دادن ، حمل کردن

Trap

به تله انداختن، به دام انداختن، گول زدن، گیر انداختن

Treasure

خزانه، گنجینه

Treasury

خزانه ، گنجینه

Treated

رفتار کردن، تلقی کردن، درمان کردن

Treatise

رساله، مقاله، توضیح

Tremulous

لرزنده، تحریر دار، لرزش دار، مرتعش، بیمناک

Trenchant

برنده، تیز، بران، نافذ، قاطع، قطعی، سخت

Trend

آلودگی لوزه وحلق وگلو با سیل، گرایش، تمایل

Tribe

تبار، طایفه، قبیله

Trifle

مقدار کم، چیز ناقابل

Trinket

گول‌زنک، جواهر بدلی

Triumph

پیروزی ، موفقیت

Trivial

جزیی، ناچیز، ناقابل، کم مایہ، مبتذل، بدیہی

Tropical

نواحی گرمسیری

Truncated

بریدن، کوتاه کردن، بی سر کردن، شاخه زدن، ناقص کردن

Truthful

راستگو، صادق

Tuck

تو گذاشتن

Tumult

هیاهو، غوغا، همهمه، جنجال، آشوب؛ شلوغي، غرش، بلوا، سروصدا، آشفتگي

Tundra

دشت‌های بی‌درخت پوشیده از گلسنگ نواحی قطبی

Turboprop

هواپیمای دارای موتور توربین

Turbulent

سرکش، گردنکش، ياغي، متلاطم، آشفته

Turpitude

فساد، پستی، دلواپسی، دنائت ذاتی

Tussle

تقلا، مسابقه جسمانی، کشمکش، مجادله، نزاع کردن، بحث کردن، تقلا کردن

Typical

عادي، معمول، خاص، مخصوص، نمونه

Typically

بطورنمونه

Tyrant

حاکم مطاق،فرمانروي مستبد؛ آدم
ظالم، زورگو، ستمگر

Tyro

نوچه، نوآموز، تازه کار، مبتدی، کارآموز

Ubiquitous

حاضر، همه جا حاضر، موجود در همه جا

Ultimate

نهایی، اجل، اخر، غایی، بازپسین، دورترین

Ultimately

سرانجام

Umbrage

سایه، تاری، تاریکی، سایه شاخ و برگ، سوظن، نگرانی، رنجش

Unabated

فرو ننشسته، کاسته نشده

Unaccustomed

نا آشنا، خو نگرفته، الفت نیافته

Unaffected

بي پيرايه، ساده، صميمي

Unanimous

هم عقیده، هم داستان، هم رأي، متفق القول، متفق، یکپارچه

Unattended

بی‌مراقبت

Unbiased

بی طرف ، بی غرض

Uncommon

غير عادي، غير متداول، كمياب

Unconquerable

تسخیرناپذیر، شکست ناپذیر

Unconscionable

غیر معقول، گزاف، خلاف وجدان، بی وجدان

Unctuous

چرب، روغنی، چرب و نرم، مداهنه آمیز

Undeniable

انکار ناپذیر، غیر قابل انکار، مسلم

Undeniably

به طور انکار ناپذیر

Underdog

آدم) بازنده؛ (آدم) ستمديده، فلك
زده؛ تو سري خور؛ بازنده

Underestimated

اشتباه در محاسبه، محاسبه غلط، بر
آورد غلط

Underlaying

اصولي يا اساسي، متضمن

Undernourished

دچار سوء تغذیه، دچار کم غذایي

Underpined

پي سازي براي چيزي،پشتيباني کردن

Undertake

متعهد شدن، عهده دار شدن، بعهده گرفتن

Undertaking

تعهد، التزام،جوابگو

Underwrite

در زیر سندی نوشتن، امضاکردن، تعهد کردن

Undoubtedly

بي ترديد، بدون شك، مسلماً، يقيناً

Undue

زیادی،غیرضروری، ناروا

Unearth

از زیر خاك بیرون كشیدن، از زیر خاك در آوردن؛ كشف كردن، برملا كردن، افشا كردن

Uneasy

نا آرام، پریشان؛ معذب، ناراحت؛ مضطرب، بي قرار؛ نگران، دلواپس

Uneventful

عادي، معمولي، يكنواخت؛ بدون حادثه (خاصي)

Unforeseen

غیرمنتظره، غیرمترقبه، پیش بینی نشده

Uniform

یک شکل ، یکنواخت

Unify

با هم) متحد کردن/ شدن، یکي کردن/ شدن، یکسان کردن، وحدت بخشیدن به

Unique

بی نظیر ، منحصر به فرد

Unite

متحد شدن، يكي شدن، به هم پيوستن، متحد كردن

Unities

اتحاد، سازش، شراکت، وحدت، يکپارچگي

Universal

کلی، عمومی، عالمگیر، جامع، جهانی، همگانی

Unkempt

شانه نکرده، ژولیده، نامرتب، ناهنجار، خشن، ناسترده

Unleash

از بند باز کردن، رها کردن

Unlikely

بعيد

Unmistakable

حتمی ، بی تردید

Unmitigated

کامل، کاسته نشده، تخفیف نیافته

Unprompted

خود بخود

Unravel

از هم باز کردن ، روشن کردن

Unruly

غیر قابل کنترل، افسار گسیخته، خشونت آمیز؛ [بچه]شیطان، تخس، نافرمان؛ بي قانون، غير قانوني

Unsavory

بی مزه، بدمزه

Unstable

بي ثبات، متزلزل؛ [ماده شيميايي]

ناپايدار؛ دمدمي؛ غير قابل پيشبيني

Untidy

نامرتب، شلخته؛ به هم ریخته، آشفته

Unwarranted

بی دلیل ، غیرموجه ، غیرعادلانه

Unwieldy

سنگین، گندہ، بدھیکل، دیر جنب، صعب

Uphold

حمایت کردن، تایید کردن

Upholstery

مبل و غیره] روکش، رویه؛ پارچه مبلي، رومبلي

Upstream

بالای رودخانه، نزدیک به سرچشمه، مخالف جریان رودخانه

Urban

شهري

Urbane

مودب، خلیق، مقرون به ادب، مودبانه

Urgent

فوري، مبرم، ضروري،
اضطراري، مهم

Usage

عادت ، رسم ، معمول ، عرف ،
استعمال ، کاربرد

Usher

راهنمایی کردن

Usurp

غصب کردن، بزور گرفتن، ربودن

Utensil

ظرف آشپزخانه [مانند قابله و غیره] ؛ وسیله، ابزار، ظرف

Utilize

به کار گرفتن، استفاده کردن از،
بهره گيري کردن

Utopia

دولت یا کشور کامل و ایده آلی، مدینه فاضله

Utter

گفتن؛ بر زبان آوردن، حرف زدن؛ [اه، فریاد و غیره] کشیدن، زدندر آوردن

Vacant

اتاق، جا و غیره]خالي

Vaccinate

واکسن زدن به، واکسینه کردن

Vacillate

دودل بودن، دل دل کردن، تردید داشتن، مردد بودن،نوسان کردن، جنبیدن، تلوتلو خوردن

Vague

مبهم ، گنگ

Vain

مغرور، خودخواه، ازخودراضی، غره؛ بيهوده، بي فايده، بي نتيجه

Valiant

دلیر، شجاع؛ دلیرانه، شجاعانه

Valid

معتبر، داراي اعتبار، قانوني

Valor

دلیری، شجاعت، دلاوری، ارزش شخصی و اجتماعی، ارزش مادی، اهمیت

Valuation

ارزيابي، ارزشيابي، ارزش گذاري

Vandal

آدم مخرب، آدم ویرانگر، خرابکار

Vanish

ناپویو شدن، غیب شدن

Vanishing

در حال انقراض، در حال نابودي،
در حال ناپديد شدن

Vapid

بیمزه، خنک، مرده، بیروح، بی حس، بی حرکت

Vapor

بخار

Varied

گوناگون ، متنوع

Variety

تنوع، گوناگوني

Vast

گسترده ، عظیم

Vehemently

به تندی، قاطعانه، با شور و حرارت زیادی، با جوش و خروش، شدیدا

Vein

خُلق، حالت، وضع؛ رگ، سیاهرگ؛ [سنگ معدن و غیره] رگه

Vendors

فروشندگان، توليدكنندگان يك كالا

Veneer

روکش، چوب مخصوص روکش مبل و غیره،
لایه نازک چوب،جلا ، روکش زدن به

Venerable

محترم، معزز، قابل احترام، ارجمند، مقدس

Venial

قابل عفو، قابل اغماض، بخشیدنی، گناه صغیر

Venom

زهر، سم، زهر مار و عقرب و غیره، کینه، مسموم کردن، مسموم شدن

Ventilate

هواي (جايي را) عوض كردن،
تهويه كردن؛ در معرض افكار
عمومي گذاشتن، مطرح كردن

Venture

کار مخاطره آمیز، ریسك؛ خطر

کردن، ریسك کردن، به مخاطره انداختن

Verdict

حكم، رأي، تصميم هيئت منصفه

Verify

تصدیق/ تأیید کردن، صحه گذاشتن بر؛ اثبات کردن؛ رسیدگي کردن به

Vermin

حشرات موذي/ انگلي، جانوران موذي؛ آفات جانوري

Verse

در کتاب مقدس) آیه؛ (در شعر)
بیت؛ مصرع؛ شعر

Vertical

اسم] خط قائم، صفحه ي عمودي؛

[صفت] عمودي، قائم

Vertigo

سرگیجه، دوران، دوار سر، چرخش بدور

Vessel

كشتي؛ ظرف؛ (در بدن) رگ؛ (در گياه) آوند

Vested

واگذار شده، داده شده

Vestige

نشان، اثر، جای پا، ردیا، ذره، خرده، بقایا

Vexatious

دل آزار، رنجش آمیز، آشفته، مضطرب

Viable

ناملایمات، فراز و نشیب، پستی و بلندی،تحول،دگرگونی

Vibrant

پر طراوت ، پر هیجان

Vicinity

حول و حوش، اطراف، نزدیکی، مجاورت

Vicious

شرور، بي رحم، وحشي، رذل؛
وحشيانه، بي رحمانه، شرورانه؛
خطرناك

Vicissitude

تحول ، دگرگونی ، تغییر ، فراز و نشیب زندگی

Victorious

فاتح، پیروز، برنده

Vigil

شب زنده داری، احیا، دعای شب

Vigilant

مراقب، هوشیار، گوش بزنگ، بیدار، حساس

Vigor

قدرت، نيرو، توان، زورمندي

Vigorous

پرزور، نیرومند

Vilify

بدنام کردن، بدگویی کردن، بهتان زدن

Villain

آدم شرور، آدم شر، آدم خلاف،
جنایتکار

Vindicate

حمایت کردن از، پشتیبانی کردن از، دفاع کردن از،محقق کردن، اثبات بیگناهی کردن، توجیه کردن

Violent

خشن،خطرناك؛ خشونت آميز،

پرخاش جويانه؛ شديد، حاد

Virile

مردانه، دارای نیروی مردی، دارای رجولیت

Virtuosity

ذوق هنرپیشگی، استعداد هنرهای زیبا یا فنون

Virulent

زهرآگین، سم دار، تلخ، تند، کینه جو، بدخیم

Visible

قابل رؤیت، قابل دیدن، مشهود، آشکار

Visibly

آشکارا، به طور مشهودي

Vision

دید، بینایي؛ تصور، خیال؛ بصیرت

Vital

حیاتی ، ضروری

Vitiate

فاسد کردن، تباه کردن، معیوب ساختن، خراب کردن،ناپاک ساختن، فاسد شدن، تباه شدن، بلااثر کردن

Vitriolic

نمک جوهرگوگرد، زاج، توتیا، سخن
تند،جوهرگوگرد (اسیدسولفوریک) زدن به، تند و
سوزنده

Vituperation

ناسزا گویی، توهین، بدگویی، سرزنش، توبیخ

Vivacious

با نشاط، سرزنده، مسرور، دارای سرور و نشاط

Vivid

زنده، واضح، سرحال

Vocation

کار، شغل، حرفه، پیشه؛ وظیفه

Vogue

رسم معمول، رواج، عادت، مرسوم، مد، متداول، عمومی و رایج

Volatile

فرار

Volatility

فراریت

Volition

خواست، اراده، از روی قصد و رضا، از روی اراده

Voluble

پر حرف، روان، سلیس، چرب و نرم، خوش زبان

Volume

حجم ، گنجایش

Voluminous

گشاد، حجیم، فراوان، زیاد، پرحجم، پرکار

Volunteer

اسم] داوطلب؛ [صفت] (سرباز و غیره) داوطلب؛ [کار] دائطلبانه؛ [فعل] داوطلب شدن

Voracious

سبع، پرخور، حریص، خیلی گرسنه

Vulnerable

زخم پذیر، آسیب پذیر، قابل حمله

Wad

اسم[کاغذ و غیره] دسته، بسته، لوله، گلوله؛ [فعل] (درز، سوراخ و غیره) پر کردن، گرفتن

Wager

شرط، شرطبندي

Wail

شيون كردن، ګريه(و) زاري كردن

Wan

رنگ پریده، کم خون، زرد، کم رنگ، رنگ پریده شدن یا کردن

Wane

رو بکاهش گذاشتن، نقصان یافتن، کم شدن، افول، کم وکاستی، وارفتن، به آخر رسیدن

Wanton

بي دليل، بي جهت، ناموجه

Warden

نگهبان، سرپرست؛ مسئول؛

[دانشکده، مؤسسه] رئیس؛ (در آمریکا) رئیس زندان

Wary

بسیار محتاط، با ملاحظه، هشیار

Wasp

زنبور(بي عسل)

Weak

ضعيف

Wealth

توانگري،ثروت، مال، وفور،
زيادي

Weary

خسته، خیلی خسته، فرسوده، به شدت خسته

Weird

اسرار امیز

Wharf

بارانداز، اسکله، لنگرگاه

Wheedle

ریشخند کردن، گول زدن، خر کردن

Whereas

نظر به اینکه، با درنظر گرفتن اینکه، از آنجائیکه

Whereby

که بوسیله آن، که به موجب آن

Whet

تیز کردن، برانگیختن، تهییج کردن، صاف کن، عمل تیز کردن بوسیله مالش

Whether

ایا، خواہ

Whilst

درمدتی که، درخلال مدتی که، ضمن اینکه

Whimsical

بوالهوس، وسواسی، دهن بین، غریب،خیالباف

Whirling

چرخان

Wholesale

صفت] وسیع، گسترده، عمده

Wide

عریض، وسیع، پهن، گسترده

Wide range

دامنه وسیع

Widespread

گسترده ، شایع

Willing

مايل،راغب، راضي

Wince

خود را عقب کشیدن، رمیدن، (از شدت درد)
خود را لرزاندن و تکان دادن، لگد پرانی

Wisdom

خرد ، دانایی ، عقل

Wistful

مشتاق، متوجه، آرزومند، دقیق، منتظر، درانتظار

Withdraw

پس گرفتن، عقب نشيني كردن،
قبول نكردن

Withdrawal

کنار کشیدن، استرداد، صرفنظر کردن

Withstand

تحمل کردن ، مقاومت کردن

Witticism

شوخي، بذله، بذله گويي، شوخ طبعي

Witty

بذله گو، شوخ طبع؛ شوخ، بامزه

Wobble

تلو تلو خوردن، لق زدن/ خوردن، تکان خوردن، تکان تکان خوردن؛ لرزیدن

Woo

جلب توجه کردن

Worried

نگران، ناراحت

Worthwhile

ارزشمند ، مفید

Wrath

خشم، غضب

Wreak

آشکار کردن ؛ انتقام گرفتن

Wreck

کشتی شکستگی ، خرابی ، لاشه

کشتی و هواپیما و غیره ، خراب کردن ، خسارت وارد اوردن ، خرد و متلاشی شدن

Wrest

زورآوردن، فشارآوردن، واداشتن، بزورقاپیدن و غصبکردن، چرخش، پیچش، گردش

Wretched

بدبخت، مفلوك، بيچاره؛ بسيار بد؛

اسف بار، مصيبت بار؛ بيمار

Yardstick

مقیاس، پیمانه، معیار

Yen

واحد پول ژاپن، اصرار، تمایل، رغبت شدید

Yield

بازده، بازدهي، حاصل، تسليم شدن

Zealous

فدايي، مجاهد، غيور، باغيرت، هواخواه

Zenith

سمت الراس، بالاترین نقطه آسمان، قله، اوج